

حکومت اخلاق

حجة الاسلام والمسلمین محمد نصر اصفهانی^۱
با همکاری سمیرا حسینی^۲

چکیده

مهم‌ترین هدف رسالت انبیا، از جمله پیامبر اسلام، گسترش توحید، اخلاق و شریعت است. این اهداف در طول یکدیگر و در عین حال متداخل با هم هستند. هدف سوم، راه وصول تحقق دو هدف دیگر و هدف دوم برای وصول به هدف اول در نظر گرفته شده است. سیر دعوت پیامبر اکرم ﷺ نیز به همین صورت انجام می‌گرفته است. بیشترین موضوع تبلیغ رسول خدا در مکه، توحید و اخلاق بود، و در مدینه، در راستای آن دو هدف، به گسترش شریعت نیز پرداخت. موضوع بحث مقاله مربوط به هدف دوم، یعنی هدف اخلاقی پیامبر اسلام است که هیچ‌گاه، از جمله در عملکرد سیاسی ایشان، تعطیل نشد.

پس از مشخص شدن منظور از اخلاق و شیوه‌ی تحقیق، به ابعاد مختلف حیات اجتماعی و سیاسی رسول خدا ﷺ در مدینه النبی از زاویه‌ی اخلاق پرداخته شده است. موضوعاتی که در راستای اخلاق حکومتی به آن پرداخته خواهد شد عبارت‌اند از: نحوه‌ی شکل‌گیری امت اسلامی، نحوه‌ی کسب قدرت، شکل و ساختار قدرت، حد قدرت، حد مسؤولیت، حقوق اساسی شهروندان، نظارت مردمی، نحوه‌ی قانون‌گذاری، نحوه‌ی اجرای قانون و نحوه‌ی قضاوت.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.

۲. دانشجوی کارشناسی علوم آزمایشگاهی.

در این مقاله آمده است که رسول گرامی اسلام ﷺ چگونه سلول‌های اولیه‌ی جامعه‌ی اسلامی را ویژگی اخلاق بخشید و قدرت سیاسی را اخلاقی کسب نمود و ساختار اخلاقی به آن بخشید، مبنای همبستگی اجتماعی را اخلاق قرار داد و حدود و مسؤولیت‌های امام و امت را مبتنی بر اخلاق ساخت، و مدیریت اقتصادی، نظامی، قضایی، سیاسی، فرهنگی و تربیتی و اجتماعی پیامبر چگونه بر پایه‌های اخلاق بنا گردید.

واژه‌های کلیدی: اخلاق، اخلاق پیامبر ﷺ، حکومت.

مقدمه

رسول گرامی اسلام ﷺ در قرآن کریم به عنوان شخصی دارای خلق و خوی عظیم معرفی شده است. خود پیامبر ﷺ نیز هدف بعثت خویش را تکمیل مکارم اخلاق اعلام کرده است.^۱ پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که اولاً منظور از اخلاق چیست و ثانیاً این هدف تنها در حیطه‌ی رفتار فردی مطرح است یا در عرصه‌ی اجتماع و سیاست نیز قابل طرح بوده است.

در پاسخ به پرسش اول، تعریفی که از اخلاق مبنای مطالعه ما قرار می‌گیرد این است که: «اخلاق به کلیه‌ی رفتارهای آگاهانه و آزادانه‌ای گفته می‌شود که برای تمام انسان‌ها قابل تحسین یا تقییح باشد.»

اما در پاسخ به پرسش دوم باید گفت: با توجه به این که هدف اخلاقی رسول خدا به صورت مطلق مطرح شده است و کسی آن را منحصر به رفتار فردی ندانسته است، بنابراین، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی رسول اکرم ﷺ را نیز باید مشمول همین هدف دانست. مسلماً با پذیرش این پیش فرض، حکومت شکل گرفته توسط ایشان نیز باید، چه در عرصه‌ی هدف و چه در عرصه‌ی روش، در راستای همین خلق و خو و رسالت اخلاقی انجام گرفته باشد.

۱. «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، صَالِحِ الْأَخْلَاقِ، حَسَنَ الْأَخْلَاقِ» [ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، صص ۱۹۲ - ۱۹۳].

تبيين ميزان تحقق اين هدف، دو راهكار دارد: يكي راهكار كلامي و ديگري راهكار علمي و تحقيقي. شيوهي اول، شيوهي همدلانه است و شيوهي دوم، شيوهي فارغ‌دلانه.

تفاوت اين دو روش در اين است كه در روش كلامي، دو مطلب ياد شده، يعني اخلاقي بودن شخص پيامبر ﷺ و تحقق هدف اخلاقي رسالت در عرصه‌ي سياست را يك پيش‌فرض مسلم و انكارناپذير تلقى مي‌كنند و براي توجيه آن به حوادث تاريخي، صرفاً به منظور اثبات اصل مسأله، يعني اخلاقي بودن حكومت رسول خدا، نگاه مي‌شود. متكلم در اين روش اگر به حادثه‌اي خلاف اخلاق برخورد به توجيه آن مي‌پردازد.

در روش علمي، دو اصل اخلاقي بودن شخص پيامبر ﷺ و اخلاقي بودن حكومت او تنها به عنوان ادعا يا فرضيه نگاه مي‌شود و مراجعه به تاريخ براي آزمون اين فرضيه و ميزان موفقيت اين هدف در عمل است. در اين روش، در صورت مشاهده‌ي رفتار ضد اخلاقي، ادعا يا فرضيه ابطال مي‌شود.

براي انسان مسلمان، مطالعه‌ي فارغ‌دلانه‌ي آموزه‌هاي ديني دشوار و كمّي ترسناك به نظر مي‌رسد، چون بيم آن مي‌رود كه نتايج مطالعه، فرضيه را ثابت نكند يا عكس فرض ثابت شود. اما اسلام با اطميناني كه به خود دارد، همواره انسان‌ها را به تفكر و تدبّر و تعقل دعوت مي‌كند و به نتايج آن نيز پاييند است.

هدف انبيا از جمله موضوعاتي است كه بايد به روش محققانه مورد مطالعه قرار گيرد. بنا بر آنچه عقل و خود دين توصيه مي‌كند ما اين هدف نبوت را محققانه مورد مطالعه قرار مي‌دهيم.

امت اخلاقي

دعوت رسول اكرم، با «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» آغاز شد. اين معنا در عين اين كه گوياي ترك بت پرستي و پرستش خدای يگانه است، بيان پرستش خدایي است كه خود يك شخصيت اخلاقي است؛ بخشنده، بخشايشگر، رؤوف، غفور، مهربان، كريم، عادل، رب و پرورنده، رزاق، لطيف، ذوالجلال و الاكرام و... است، در عين حال، نسبت به رفتارهاي غير اخلاقي نيز حساس است، از دروغ و خطا بدش

می‌آید،^۱ از راندن یتیم، خوراک ندادن به بیسویان، خودداری از تأمین نیاز نیازمندان بیزار است،^۲ بدگویی و عیب‌جویی و تکاثر اموال مردم را نهی می‌کند،^۳ برده‌داری،^۴ کم‌فروشی، اجحاف، تمسخر و مسخره کردن را تفسیح می‌کند،^۵ کفر و جنایت و غرور و تکبر را دشمن می‌دارد،^۶ و انسان‌ها را در مقابل همه‌ی دارایی‌شان مسؤول و پاسخگو می‌خواهد.^۷ سوره‌های مکی، همه، تأکید بر این حقیقت دارد که آنچه باید دغدغه‌ی اصلی امت واحده باشد، دغدغه‌ی اعتقادات و ارزش‌های اخلاقی است.^۸ وحدت امت، یک نوع وحدت ماورای منافع شخصی و گروهی و قبیله‌ای است. در این حالت، اعضای امت به هر ابزاری برای رسیدن به هدف تن در نمی‌دهند. در فرهنگ قرآنی، منظور از جاهلیت، که اسلام در صدد ریشه‌کن ساختن آن است، همان زندگی غیر عقلانی و غیر اخلاقی است.^۹ آنچه منفور اسلام است، نه فرهنگ غیر عقلانی و غیر اخلاقی یک دوره‌ی زمانی خاص (در شبه جزیره‌ی عربستان)، بلکه فرهنگ غیر اخلاقی در همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی

۱. علق / ۱۶.

۲. ضحی / ۹-۱۰؛ بلد / ۱۲-۱۶؛ ماعون / ۲-۷.

۳. همزه / ۱ و ۲.

۴. بلد / ۱۲-۱۶. این که قرآن کریم آزادسازی برده‌ها را برای مردم دشوار دانسته است و این که آزادسازی بردگان را در ردیف رفع نیاز فقرا و مساکین اعلام کرده است و از طرف دیگر بخشی از اعتبارات خمس و زکات را برای آزادسازی بردگان اختصاص داده است نشان می‌دهد که اسلام وجود بردگان در جامعه اسلامی را محکوم می‌داند و راه‌های آزادسازی تدریجی آن را از طرق مختلف پیش‌بینی کرده است.

۵. مطفین / ۱-۳ و ۲۹-۳۲.

۶. انفطار / ۶.

۷. ﴿الهِكْمُ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ... ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [تكاثر / ۱ و ۲ و ۸].

۸. ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ بَيْنَ يَدَيْكُمْ نَزْوُكُمْ وَآبَائِهِمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الانعام / ۱۵۱]؛ «بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم: چیزی را با او شریک قرار مدهید، و به پدر و مادر احسان کنید، و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم، و به کارهای زشت - چه علنی آن و چه پوشیده [اش] - نزدیک مشوید، و نفسی را که خدا حرام گردانیده، جز بحق مکشید. اینهاست که [خدا] شما را به [انجام دادن] آن سفارش کرده است، باشد که ببینید.»

۹. ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالنَّهْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الاعراف / ۳۳]؛ «بگو: پروردگار من فقط زشتکاری‌ها را - چه آشکارش [باشد] و چه پنهان - و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است، و [بیز] این که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر [حقیقت] آن نازل نکرده، و این که چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید.»

مکان‌هاست. اسلام جاودان هدفش نیز جاودان است. در جامعه‌ی جاهلی، هوای نفس بر عقلانیت و ضد اخلاق به جای اخلاق می‌نشیند. حمیت جاهلیت، حکم جاهلیت و تبرج جاهلیت، نمادهای مختلف یک جامعه‌ی غیراخلاقی است که رسالت پیامبر اکرم ﷺ مبارزه با آن بود.

کسب اخلاقی قدرت

پیامبر اسلام در نحوه‌ی کسب قدرت نیز مطابق اخلاق انسانی عمل می‌کرد و هرگز از زور و فریب که شیوه‌ی رایج بسیاری از کسانی است که در صدد کسب قدرت هستند استفاده نمی‌کرد. گفتگوی صادقانه، عاطفی و استدلال، شیوه‌ی رایج ایشان بود.

«محمد بن عبد الله»، به دنبال ده سال دعوتِ سخت و مرارت‌بار در مکه، در حالی که دو ماه بیشتر نبود که از رنج دشوار شعب ابوطالب خلاص شده بود، ابوطالب و خدیجه دو حامی سیاسی و عاطفی خود را از دست داد. مشرکین از این خلأ حمایتی استفاده کردند و بر فشارها و آزارها افزودند. بارها قصد کشتنش را کردند. کسی نبود که او را در این ساختار قبیله‌ای قدرت حمایت کند. او می‌گفت: من نمی‌خواهم کسی از شما را مجبور به کاری کنم، تنها خواهش من این است که مرا از کشته شدن نگهدارید تا پیام پروردگار خود را برسانم. ^۱ کار به جایی کشید که عملاً رسول خدا را از مکه اخراج کردند.^۲

او در اواخر سال دهم، برای کسب حمایت از اعراب طایف راهی این دیار شد. ده روز بعد ناامید از حمایت آنها بار دیگر به سمت مکه بازگشت. بیرون شهر به هر کس که احتمال می‌داد پیغام فرستاد تا در امان او وارد مکه شود، اما کسی قبول نمی‌کرد. بالاخره یکی از مشرکین قدرتمند به نام «مُطِعم بن عَدی» قبول کرد که رسول خدا در پناه او وارد مکه شود. رسول خدا در مکه همچنان به دعوت مردم و قبایل مشغول بود.

۱. «لا اکره احداً منکم، انما ارید ان تمنعونی مما یراد بی من القتل، حتی ابلیغ رسالت ربی.» [احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۴].

۲. «فقال زید بن حارثه کیف تدخل علیهم و هم اخرجوک؟» [الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۲].

سال یازدهم، در حین دعوت قبایل اعراب در موسم حج، اتفاقاً با شش نفر از قبیله‌ی خزرج ملاقات کرد. مثل همیشه با «ادب» پیش آمد و گفت: آیا نمی‌نشینید تا با شما صحبت کنم. گفتند: آری. آنان در کنار پیامبر ﷺ نشستند. او اهداف اسلام را برای آنان تشریح کرد. بخش‌هایی از قرآن را برای آنان خواند و از آنان خواست تا مسلمان شوند و او را در رسیدن به اهدافش حمایت کنند. آنان به یاد سخنان یهودیان مدینه افتادند که بشارت به ظهور پیامبری می‌دادند که به زودی می‌آید و یهود به کمک او، اعراب را نابود می‌سازند. پیش خود گفتند بهتر است قبل از آنان به او ایمان بیاوریم، شاید از طریق او جنگ و خونریزی به پایان برسد و تحت رهبری او به اتحاد و یگانگی برسیم؛ «عسی ان یجمعهم الله بک». ^۱ آنان مسلمان شدند و داوطلب گردیدند که موضوع دعوت پیامبر ﷺ را برای یاران خود بگویند و آنان را نیز به اسلام دعوت کنند. آنها به پیامبر ﷺ می‌گفتند: هیچ جمعی به بدبختی و گرفتاری امروز ما نیست، ولی اگر مردم مدینه تو را بپذیرند هیچ‌کس در بین آنان عزیزتر از تو نخواهد بود. ^۲ پیامبر ﷺ از آنان خواست که همراه آنان به مدینه برود. آنان گفتند: از جنگ «بُعَاث» چیزی نگذشته است و آمدن شما به یثرب بی‌نتیجه است. بگذار ما برگردیم و میان ما صلح و سازش مستقر شود، آن‌گاه سال آینده در موسم حج پیش تو خواهیم آمد. ^۳

سال بعد ۱۲ نفر آمدند. در این سال آنان با پیامبر ﷺ روی تعدادی اصول بیعت کردند. مضمون بیعت این سال، سیاسی یا نظامی نبود، بلکه مضمونی کاملاً اخلاقی بود. آیه‌ی دوازده سوره‌ی ممتحنه، معروف به «بیعت النساء» که هدف اخلاق اجتماعی پیامبر ﷺ را به عنوان اساس زندگی جمعی در آینده ترسیم می‌نمود، مضمون این بیعت بود. خداوند در این آیه خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای پیامبر! با افرادی که می‌آیند تا با تو بیعت کنند، بر این اساس بیعت کن که «چیزی را با خدا شریک نسازند، دزدی نکنند، زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، بچه‌های حرامزاده را به بهتان به شوهران خود نهند و در کار نیک از تو

۱. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۲.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۳. «لا یكون لنا عليك اجتماع» [الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۹].

نافرمانی نکنند.» آنان به مدینه بازگشتند و به دعوت مردم در راستای همین اهداف اخلاقی پرداختند.

شکل و ساختار اخلاقی قدرت

ساختار قدرتی که پیامبر اسلام به وجود آورد مبتنی بر مشارکت عمومی بود. بین رهبری و مردم جدایی احساس نمی‌شد. رسول خدا مردم را به مشارکت جدی در رفع مشکلات و شکل‌دهی نظام زندگی بنا بر استعدادها و ظرفیت افراد دخالت می‌داد و هیچ‌گاه چیزی را بر کسی تحمیل نمی‌کرد.

در ذی الحجه سال سیزدهم، جمعی از مردم مدینه در موسم حج به مکه آمدند. ۷۵ نفر در عقبه با پیامبر ﷺ ملاقات کردند. آنان رسول خدا را نمی‌شناختند، ولی با عباس عموی پیامبر ﷺ که برای تجارت به مدینه رفت و آمد داشت آشنا بودند. عباس شروع به سخن گفتن کرد: «چنین نیست که رسول خدا در مکه حامی نداشته باشد. نیک دقت کنید. با یکدیگر مشورت کنید و هماهنگ با هم تصمیمی قاطع بگیرید. چنانکه می‌بینید نمی‌توانید بر وی وفادار بمانید و در مقابل دشمنی تمامی عرب از او دفاع کنید، از هم اکنون او را رها سازید.»

آنان که مشتاقانه و با طیب خاطر دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفته بودند، از وی خواستند تا کار خود را در مدینه ادامه دهد و متعهد شدند که تا پای جان و به صورت داوطلبانه از راه او حمایت کنند. بر همین اساس، رسول خدا از مردم مدینه خواست تا برای ابلاغ رسالت الهی در مقابل دشمنان از او دفاع کنند. آن‌گاه فرمود: «باشما بیعت می‌کنم تا همان‌گونه که از زنان و فرزندان خود دفاع می‌کنید، از من هم دفاع کنید.» آنان گفتند: همان‌طور که از ناموس و فرزندان خود دفاع می‌کنیم از تو نیز دفاع خواهیم کرد. ما جنگیدن را پشت به پشت از پدران خود به ارث برده‌ایم. شخصی از بین آنان گفت: آیا پس از این‌که ما رشته‌های خود را با یهود پاره کردیم و با دشمنان تو جنگیدیم و تو پیروز شدی، ما را تنها می‌گذاری و به سوی قوم خود باز می‌گردی؟ حضرت تبسمی کرد و فرمود: «خون من خون شما و حرمت من حرمت شماست. من از شما و شما از من هستید. با هر که باشما

بجنگد می‌جنگم و با آن‌که با شما در حال صلح باشد در صلح و سازش هستم.^۱ در این هنگام، آنان فریاد شادی سردادند که بیعت تو را پذیراییم و آماده‌ایم که در این راه اموال و اشراف و بزرگان خود را از دست بدهیم.

به دنبال بیعت عقبه، پیامبر اکرم به انصار گفت: از بین خود دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسراییل را انتخاب کنید تا آنان واسطه‌ی بین شما و من باشند. آنان نه نقیب یا نماینده از خزرج و سه نقیب از اوس را به عنوان نماینده‌ی خود به پیامبر ﷺ معرفی کردند و پیامبر ﷺ نیز آنان را پذیرفت.^۲

اتحاد اخلاقی امت

مبنای همبستگی هر جامعه‌ای ممکن است جنس، سن، نژاد و قبیله، آب و خاک و عقاید مشترک باشد. مبنای همبستگی اجتماعی در اسلام اعتقاد و اخلاق است. اولین اقدام رسول خدا در مدینه نابودی بت‌ها بود. همه موظف شدند هر بتی را که در هر جا وجود داشت نابود سازند، تا رنگی از مظاهر بت‌پرستی باقی نماند و همه تحت لوای خدایی واحد به یگانگی برسند. دومین اقدام رسول خدا ساختن مسجد بود؛ محلی که مسلمانان بتوانند در آن روزانه پنج بار تجمع کنند و به عبادت خدای یگانه پردازند و خود را از مظاهر شرک و بت‌پرستی پاک کنند؛ محل استقرار پیشوای دینشان باشد و در آن اجتماع کنند. در آن‌جا مسلمانان در مورد مسایل مهم با یکدیگر مشورت می‌کردند و تصمیم می‌گرفتند. این‌جا، مسجد، محل قضاوت پیامبر ﷺ در مورد اختلافات مسلمانان نیز بود.

رسول خدا به این منظور، شخصاً، زمینی را خریداری کرد.^۳ همدلی و صمیمیت ایجاد شده در پناه اسلام را در کار مشترک همه‌ی امت اسلامی در کنار هم برای ساختن مسجد، اعم از شخص پیامبر ﷺ و اشراف قریش و بردگان آزاد

۱. «بل الدم الدم، و الهدم الهدم، انا منکم و انتم منی، احارب من حاربکم، و اسالم من سالمتم.» السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۵.

۲. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۶.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۲۹؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۱۰.

شده‌ی مسلمان و انصار مدینه، به خوبی می‌توان دید. این‌جا کلام خداوند در الفت مؤمنین قابل درک است که فرمود «ای پیامبر! اگر همه‌ی ثروت عالم را نیز هزینه می‌کردی نمی‌توانستی این الفت را به وجود آوری.»^۱

این صمیمیت چنان گسترش یافت که مهاجر و انصار را در آغوش یکدیگر قرار داد و برادر ساخت. تبار و موقعیت اجتماعی جاهلی و تعصبات قبیله‌ای گویی به یکباره از میان رفته بود و آتش‌هایی که بین آنان فاصله انداخته بود به سردی گرایید.^۲

به قول ابن‌خلدون، در بین مردم گرسنه‌ی صحرا، شیفتگی دنیا، چشم و هم‌چشمی، رقابت، اختلاف و کشمکش، امری طبیعی بود، ولی همین مردم اگر بر حقیقتی که خود برگزیده‌اند متحد شوند، هیچ‌کس جلو‌دارشان نیست. در این صورت، چشم و هم‌چشمی و کشمکش از میان خواهد رفت و نزاع و اختلاف ریشه‌کن خواهد شد و همکاری و تعاون جای رقابت را خواهد گرفت. تنها وسیله‌ی ممکنه‌ی که می‌توانست این اقوام متفرق و دارای تعصب‌های قومی و نژادی را به وحدت برساند و هم‌چشمی و حسد را در میان خداوندان عصیبت زایل کند و چهره را تنها به سوی توحید و اخلاقیات متوجه سازد، دین بود. به قول ابن‌خلدون، قومی که بر دین متحدند، هر‌گاه در کار خویش بینایی حاصل کنند، هیچ نیرویی در مقابل آنان یارای مقاومت نخواهد داشت. چون وجه آنان یکی است و مطلوب در نزد همه‌ی آنان وسیع و بلند است و چنان بدان دل بسته‌اند که حاضرند در راه آن جان خود را نثار کنند.^۳

پیمان برادری می‌توانست همبستگی اجتماعی نوینی را بر مبنای ایمان و توحید جانشین همبستگی قومی سازد.

۱. ﴿لوانت ما فی الارض جمیعاً ما الف بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم﴾ [انفال / ۶۳].

۲. ﴿واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم و اصبحتم بنعمته اخواناً و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها﴾ [آل‌عمران / ۱۰۳]. حکم توارث برادر دینی از برادر دینی تا جنگ بدر برقرار بود ولی از زمانی که تاحدودی وضع اقتصادی مهاجرین بهتر شد با نزول آیه‌ی: ﴿اولی الارحام بعضهم اولی بعض فی کتاب الله﴾ [انفال / ۷۵] بعد از جنگ بدر منسوخ گردید. [محقق، محمد باقر، شأن نزول آیات، ص ۳۰۰].

۳. عبدالرحمن بن‌خلدون، مقدمه ابن‌خلدون، محمد پروین گنابادی، ج ۱، صفحه ۳۰۲.

حقوق و حدود مسؤولیت‌های اخلاقی

اقدام بعدی رسول خدا در مدینه، تدوین منشور یا قانونی اساسی فراگیری بود که در چهارچوب آن تکلیف همه معلوم می‌شد. این موضوع از نظر اخلاق سیاسی بسیار حایز اهمیت است. این عهدنامه حد قدرت و مسؤولیت همه‌ی اقشار جامعه را مشخص می‌کرد. نقش رسول خدا در ساختار اجتماعی ایجاد شده معلوم بود، گروه‌های اجتماعی اعم از مسلمان و غیر مسلمان، از چگونگی مسؤولیت‌های خود، در داخل و خارج امت اسلامی آگاه می‌شدند، و چشم‌انداز آینده در مورد حوادث مختلف نیز با وجود این نظام قانونمند شفاف می‌شد.

برخی از اصول مهم این منشور به قرار زیر است:

- ۱- مسلمانان، امت واحد مستقلی هستند.
- ۲- حق همسایه‌ی مسلمانان، با خود آنها برابر است.
- ۳- هر یک از مؤمنان ولی یکدیگر هستند و نسبت به هم مسؤولیت متقابل دارند.
- ۴- مؤمنان افراد عیالوار و فقیر را به حال خود رها نخواهند کرد و نسبت به آنان احساس مسؤولیت می‌کنند.
- ۵- هیچ‌یک از مسلمانان نباید به کسی ضرر و زبانی برسانند.
- ۶- با کسی که به این پیمان وفادار باشد به نیکویی رفتار خواهد شد.
- ۷- افرادی که این پیمان را می‌پذیرند از ستمکار و قاتل حمایت نمی‌کنند.
- ۸- پرهیزکاران با یکدیگر بر علیه هر ستمکار، مجرم گنهکار یا مسلمان مفسد متحد خواهند بود.
- ۹- هر که مؤمن بی‌گناهی را بکشد، قصاص می‌شود، مگر این‌که صاحبان خون رضایت بدهند.
- ۱۰- قضاوت و داوری بین مسلمانان با خدا و رسول خداست.
- ۱۱- شهر یشرب برای امضاکنندگان این پیمان حرمی امن است.

۱۲- با کسانی که به یثرب حمله می‌کنند باید جنگید، مگر این‌که پیشنهاد صلح بدهند.

۱۳- جنگ و صلح مؤمنان یکی است. مؤمنان نباید بدون مشورت با یکدیگر، ناعادلانه پیمان صلح ببندند.

۱۴- پذیرش صلح در اختیار مردم است، مگر آن‌که دشمنان با دین خدا بی‌کار کنند.

۱۵- مهاجرین به رسم قریش، هر طایفه به رسم خود، فدیة اسیران و خون‌بهارا میان خود به عدالت تقسیم کنند.

۱۶- ضعیف‌ترین افراد جامعه‌ی اسلامی، اگر به کسی پناه داد، همه باید بپذیرند.

۱۷- به قریش و کسانی که قریش را یاری دهند پناه داده نخواهد شد. مشرکان منطقه نیز نباید اموال یا اشخاصی از قریش را در پناه خود گیرند و مانع دستیابی مؤمنان به آنها شوند.

۱۸- یهود، پیرو دین خود و مسلمانان، پیرو دین خود خواهند بود.

۱۹- مسلمانان و یهود، هر دو، علیه دشمن مشترک خواهند جنگید. هزینه‌ی جنگ با دشمن مشترک به عهده‌ی طرفین است. به یهود تا هنگامی که همراه مسلمانان با دشمن می‌جنگند، کمک مالی خواهد شد.

۲۰- یهود هم‌پیمان مؤمنان، از حمایت عادلانه‌ی هم‌پیمانان خود برخوردار خواهند بود. آنان با مسلمانان متحد هستند و در صورتی که پیمان شکستند جز خود و خانواده خود را نابود نکرده‌اند.^۱

چنانچه ملاحظه شد، در این نظامنامه، مبنای نظام سیاسی پیامبر ﷺ، که همان اخلاق انسانی است به خوبی رعایت شده است. مبنای قبیله و جنس و نژاد و نه طبقه‌ی خاص اجتماعی است، بلکه همه‌ی مؤمنین صاحب حق برابری هستند. آنان خلافت الهی را بر محور عبودیت خالص خداوند، اخوت، برادری، مسؤولیت متقابل و احسان به یکدیگر بر عهده دارند. در این نظام مجری تکالیف

شرعی، سیاسی و اجتماعی خود امت است.^۱ در این نظام هر جا که نص صریح دینی و حکم خدا تصریح نشده باشد، مردم، خود، در سرنوشت اجتماعی و سیاسی خویش تصمیم می‌گیرند. در این حالت، حکومت، با مدیریت پیامبر ﷺ و بر اساس رأی، نظر و عقل و اراده‌ی همگانی اداره می‌شود.^۲

مردم بر اساس عهد و میثاقی که با خدا و رسول خدا ﷺ بسته‌اند، تحت سرپرستی پیامبر به اجرای شریعت همت می‌گمارند. آنان همواره یکدیگر را در جهت ارتقای سطح رفاه اجتماعی، اخلاق عمومی و تحکیم ارتباط با خدا در امور فردی و اجتماعی یاری می‌کنند.^۳ مبنای ارتباطات خارجی، صلح و روابط مسالمت‌آمیز است، اما با کسی که از سر ستیز و دشمنی وارد شود به شدت و قاطعیت برخورد خواهد شد. حقوق اقلیت‌ها محترم است و تا زمانی که رسماً با مسلمانان سر جنگ نداشته باشند کسی متعرض آنان نخواهد بود.

مدیریت اخلاقی اقتصاد

بر خلاف بسیاری از رهبران سیاسی و اجتماعی که حاضر نیستند به جز خود و نزدیکان خود به مشکلی از مشکلات اقتصادی مردم بیندیشند، پیامبر رحمت، نمی‌توانست رنج گرسنگی مسلمانان در مکه و مدینه را تحمل کند. او از ابتدای حضور در شهر مدینه، همه‌ی هم و غم خود را صرف برطرف کردن فقر حاکم بر جامعه‌ی نوبنیاد اسلامی کرد.

۱. ﴿المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یتقون الصلوة و یؤتون الزکاة و یتطهون الله و رسوله اولئک سیرحهم الله، ان الله عزیز حکیم﴾ [توبه / ۷۱]؛ «مردان و زنان مؤمن سرپرست یکدیگرند. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز اقامه می‌کنند، زکات می‌پردازند و از خدا و رسول او اطاعت می‌کنند، خداوند بزرگ مرتبه و حکیم است.»

۲. ﴿و امرهم شوری بینهم و ما رزقناهم ینفقون﴾ [شوری / ۳۸]؛ «مؤمنان میان یکدیگر در کارشان رایزنی می‌کنند و از آنچه روزیشان داده‌ایم می‌بخشند.» ﴿فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضت من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله﴾ [آل عمران / ۱۵۹].

۳. ﴿ولئن کن منکم امةٌ یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون﴾ [آل عمران / ۱۰۴]؛ «باید از میان شما کسانی باشند که مردم را به نیکی فراخوانند و به کار شایسته فرمان دهند و از کار ناشایست باز دارند؛ اینان رستگارانند.»

مشکلات شهر مدینه از نظر معیشتی حاد بود و در این میان، مهاجرین از فقر بیشتری رنج می‌بردند. اموالی که آنان داشتند توسط مشرکین مکه تصاحب شده بود. آنان مسلمانان را مجبور کرده بودند که شهر و دیار خود را ترک کنند. مشکل دیگر بیکاری بود. شهر مدینه شهری کشاورزی بود و مهاجرین به دلیل عدم آشنایی با حرفه‌ی کشاورزی امکان کسب درآمد از این طریق را نداشتند و اگر هم توان آن را داشتند زمینی برای این کار در اختیارشان نبود. درآمد انصار نیز در حدی نبود که حتی بتوانند شکم خود و خانواده‌ی خود را سیر کنند. مشکل مسکن بود. مهاجرین مسکنی برای سکونت نداشتند. آنان مجبور بودند خود و خانواده‌ی خویش را با شرمندگی در گوشه‌ای از خانه‌های انصار جا دهند. رسول خدا برای خود و برخی از اصحاب در کنار مسجد اتاقل‌هایی ساخت و ایوانی که افراد مجرد و بی‌خانمان بتوانند در آن سکنا گزینند. آنان بیشتر از طریق صدقات زندگی خود را می‌گذرانند. این افراد بعداً به «اصحاب صفه» معروف شدند.^۱

فقر و تنگدستی مخصوص اصحاب نبود. شخص رسول خدا نیز به عنوان رهبر مسلمانان همچون فقیرترین افراد جامعه زندگی می‌کرد. او، چه در زمانی که توانایی مالی نداشت و چه در زمانی که داشت، همچنان ساده می‌زیست، تا هم در احساس گرسنگی مسلمانان شریک شود و هم از نظر روحی مانع فشار روحی بر مسلمانان شود. بر خلاف عموم رهبران اجتماعی که دست گیرنده‌ی آنها قوی است و دست دهنده ندارند و اگر دارند تنها به اطرافیان خود عطایایی می‌دهند، رسول خدا، هر چه داشت به نیازمندان می‌داد، تا از طریق آن بتواند مشکلی از مشکلات مسلمانان را برطرف کند.

روزی فاطمه تکه نانی برای پیامبر ﷺ آورد. حضرت آن را در دهان گذاشتند و فرمودند: «دخترم! بعد از سه روز، این اولین غذایی است که در دهان پدرت قرار می‌گیرد.»^۲ گفته‌اند سه ماه گذشت و از خانه‌ی پیامبر ﷺ دودی برای طبخ نان و غذا

۱. ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۰۰.

بر نخاست. کسی پرسید: اهل خانه‌ی پیامبر ﷺ چه می‌خوردند؟ گفتند: خرما و آب. گاهی همسایه‌های انصار مقداری شیر نیز برای آن حضرت می‌آوردند.^۱ ابن عباس می‌گوید: چه شب‌ها که خانواده‌ی پیامبر ﷺ سر بی‌شام بر زمین می‌نهادند.^۲ عایشه نقل می‌کند که شبی در تاریکی نشسته بودیم. کسی آمد و گفت: مگر روغن چراغ ندارید؟ گفتم: در صورتی که روغن برای سوزاندن داشتیم آن را می‌خوردیم. خود او می‌گوید: گاهی چهل روز می‌شد که ما برای روشن کردن خانه روغنی نداشتیم.^۳

این موضوع تنها در اوایل هجرت نبود، بلکه تا آخرین روزهای زندگی پیامبر ﷺ ادامه داشت. از عایشه، نقل شده: در شکم پیامبر ﷺ هیچ‌گاه دو نوع غذا نرفت و او هیچ‌گاه سیر غذا نخورد.^۴ هنگامی که پیامبر ﷺ بر «نطاه» پیروز شد، «کنانه» پوست شتری را که محتوی زر و زیورهایشان بود، داخل خرابه‌ای پنهان کرد. هنگامی که این گنج پیدا شد، چون پوست شتر را آوردند داخل آن مقدار زیادی دستبند، خلخال، بازوبند و گردنبند طلا و چند رشته زمرد و گوهر و انگشتری از سنگ‌های یمنی طلاکاری شده بود. گردنبندی از مروارید بود که پیامبر ﷺ به عایشه یا یکی از دختران خود بخشید. او هم آن گردنبند را فروخت و میان مستمندان و بیوه‌زنان تقسیم کرد. چون شب فرارسید، پیامبر ﷺ نزد عایشه یا نزد دختر خود رفته و گفت: «گردنبند را پس بده که نه مرا و نه تو را بر آن حقی است.» آن بانو به حضرت گفت که با آن گردنبند چه کرده، و حضرت خدا را ثنا کرد و برگشت.^۵

گزارش امیرالمؤمنین علیؑ در نحوه‌ی معیشت رسول خدا در نهج البلاغه بسیار گویاست. حضرت می‌فرماید: «پیامبر ﷺ بیش از حداقل نیاز از متاع دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه

۱. همان، ج ۱، ص ۴۰۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۰۲.

۳. همان، ج ۱، صص ۴۰۵ و ۴۰۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۰۴.

۵. مغازی، ص ۵۱۳.

گرسنه تر بود. دنیا به وی عرضه شد [تا آنچه می خواهد انتخاب کند] اما او از پذیرفتن آن امتناع ورزید. او از آنچه مورد غضب خداوند بود، آگاهی داشت، لذا خود نیز آن را منفور می شمرد. آنچه خداوند آن را حقیر شمرده بود او نیز حقیر می دانست و کوچک ها را کوچک و کم اهمیت تلقی می کرد. پیامبر ﷺ روی زمین [بدون فرش] می نشست و غذا می خورد، و با تواضع همچون بردگان جلوس می کرد. با دست خویش کفش و لباسش را وصله می کرد، بر مرکب برهنه سوار می شد و حتی کسی را پشت سر خویش سوار می نمود. روزی پرده ای را بر سر در اتاقش دید که در آن تصاویری بود، همسرش را صدا زد و گفت: آن را از نظرم پنهان کن! که هر گاه چشمم به آن می افتد به یاد دنیا و زرق و برقش می افتم. او با تمام قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض داشت و یاد آن را از وجودش دور می کرد. رسول خدا همواره مقید بود که زینت ها و زیورهای دنیا از چشمش پنهان گردد، تا از آن لباس زیبایی تهیه نکند و آن را قرارگاه همیشگی خود نداند و امید اقامت دایم در آن را نداشته باشد. به همین جهت، آن را از روحش بیرون می راند، از قلبش دور می ساخت و از چشمش پنهان می کرد.

در زندگی رسول خدا ﷺ اموری است که تو را به عیوب دنیا واقف می سازد، چه این که او و نزدیکانش در آن گرسنه بودند، و با این که منزلت و مقام عظیمی در پیشگاه خداوند داشتند، خداوند زینت های دنیا را از او دریغ داشت. بنابراین هر کس با عقل خویش باید بنگرد که آیا خداوند با این کار پیامبرش را گرامی داشته یا به او اهانت نموده است؟ اگر کسی بگوید او را تحقیر کرده که - به خدا سوگند - این دروغ محض است، و اگر گوید او را گرامی داشته، باید بداند خداوند دیگران را [که زینت های دنیا به آنها داده] گرامی نداشته است؛ چه این که دنیا را برای آنها گسترده و از مقرب ترین افراد به خود دریغ داشته است، بنابراین [کسی که بخواهد خوشبختی واقعی پیدا کند] باید به این فرستاده ی خداوند اقتدا و تاسی نماید، گام در جای گام هایش بگذارد، و از هر دری که او داخل شده است وارد شود. اگر چنین نکند از هلاکت ایمن نگردد، زیرا خداوند «محمد» ﷺ را نشانه ی قیامت، بشارت دهنده ی بهشت و انذار کننده ی از عقوبت ها و کیفرها قرار داده

است. او با شکم گرسنه از این جهان رفت و با سلامت روح و ایمان به سرای دیگر وارد شد. وی تا آن دم که به راه خود رفت و دعوت حق را اجابت نمود سنگی روی سنگ نگذاشت. چه منت بزرگی خدا بر ما گذاشته که چنین پیشوا و رهبری به ما عنایت کرده تا راه او را پیویم»^۱

درآمدهای حکومت اسلامی

راه‌های کسب در آمد در بین اعراب قبل از اسلام متفاوت بود، ولی یکی از راه‌های غیر اخلاقی معمول، دزدی و غارت قبایلی بود که از نظر نظامی ضعیف بودند. این کار در اسلام حرام و خلاف اخلاق انسانی تلقی شد. در جریان جنگ «غابه»، وقتی مسلمانان به کنار چاه «هم» رسیدند، به پیامبر ﷺ گفتند: ای رسول خدا! آیا این چاه را مصادره نمی‌کنید؟ حضرت فرمود: «خیر، ولی یک نفر این چاه را بخرد و آن را صدقه قرار دهد.» «طلحة بن عبیدالله» آن را خرید و وقف کرد.^۲

در هر صورت، پیامبر اکرم راهکارهای متعددی را به عنوان راه‌های جانشین برای رفع مشکلات اقتصادی و فقرزدایی از جامعه‌ی مسلمانان در نظر گرفت و از فرصت‌های پیش آمده و حوادثی که اتفاق می‌افتاد به بهترین نحو برای تأمین

۱. «قَسَمَ الدُّنْيَا قَسْمًا، وَلَمْ يَعْزِمَا طَرْفًا، أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا، وَأَخْتَصَمَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَتَى أُلَّ يَتْبَلُهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَحَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَصَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ. وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيْنَا إِلَّا حَبْنًا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ، وَتَعْظِيمَنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ، وَمُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ. وَلَقَدْ كَانَ ﷺ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْفَعُ بِيَدِهِ نُؤْيَهُ وَ يَرْكَبُ الْجِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يَزِدُّ خَلْفَهُ وَ يَكُونُ الشَّرُّ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ يَقُولُ يَا فَلَانَةَ لِإِخْدَى أَرْوَاجِهِ عَيْبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا تَطَلَّعْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَّارَ فِيهَا فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بَقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تُنْيَبَ رَيْبَتُهَا عَنْ عَيْنِي لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاسًا وَ لَا يَتَّقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ عَيْبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَذُكُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ حَاصِيهِ وَ زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارُ فِيهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ فَإِنَّ قَالَ أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَّبَ وَاللَّهِ الْعَظِيمِ بِالْأَفْكِ الْعَظِيمِ وَإِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ فَتَأَسَّى مِنْهُ نَاطِرٌ بِبَيْتِهِ وَ اقْتَصَّ أَثَرَهُ وَ لَجَّ مَوْلِجَهُ وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا ﷺ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ وَ مَبْشَرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرًا بِالْمَعْتَبَةِ خَرَجَ مِنْ الدُّنْيَا خَمِيصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَيْلِهِ وَ أَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ» [نهج البلاغة، خطبه‌ی ۱۵۹].

معیشت مردم بهره‌برداری می‌کرد. با این حال، اموالی که وجود داشت نیز باید صرف دفاع از کیان مسلمانان و خرید سلاح می‌شد. همین موضوع روز به روز بر فقر مسلمانان می‌افزود. در این شرایط، تنها منبع درآمد ممکن برای مسلمانان، غنایم جنگی و برای حکومت، خمس و زکات و جزیه بود. برخی از این راهکارها به قرار زیر هستند:

الف) زکات

کار و تلاش شرافتمندانه، مهم‌ترین راه تشویق شده در اسلام برای تأمین معیشت است. روزهای اول ورود مهاجرین به مدینه، راه تأمین معیشت، فعالیت اقتصادی معمول از طریق کار بود. اصولاً محل درآمد دولت برای تأمین مخارج عمومی جامعه‌ی اسلام زکات است. مردم از اضافه درآمد سالانه‌ی خود مبلغی را به صورت داوطلبانه و تحت عنوان عبادت با رضایت خاطر به مأمورین حکومتی پرداخت می‌کردند. رسول خدا اخلاق مدارا و انصاف را در اخذ زکات مراعات می‌کرد. حضرت ﷺ به مأمورین زکات دستور فرموده بود که با مدارا و آرامش با قبایل برخورد کنند و اموال گزیده، ممتاز و زبده‌ی آنها را از آنان نگیرند و برای خودشان بگذارند. برای انتخاب احشام به طور اتفاقی و قید قرعه آن را از بین گله‌ها بیرون بکشند. حضرت حتی مأمور مالیاتی را برای مردم می‌فرستاد که مورد قبول آنان باشد. در مورد «بنی المصطلق» پیامبر از آنان پرسید: «چه کسی را دوست دارید به عنوان مأمور زکات بر شما برگزینم؟» و آنها «عباد بن بشر» را معرفی کردند، حضرت هم او را اعزام کرد.^۱

بر طبق فرمان خداوند در قرآن کریم، مصرف عمومی زکات به اموری از قبیل تأمین نیاز فقرا و مساکین، حقوق کارمندان جمع‌آوری‌کننده‌ی زکات، دلجویی از مسلمانان، تأمین اعتبار برای آزادسازی برده‌ها و قرض‌دارانی که توان ادای قرض خود را ندارند و در راه ماندگان اختصاص داده شده است.^۲

۱. همان، صص ۷۴۱-۷۴۷.

۲. ﴿انما الصدقاتُ للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المولفہ قلوبہم و فی الرقاب و الفارمین و فی سبیل اللہ و ابن السبیل، فریضہ من اللہ، و اللہ علیم حکیم﴾ [توبه / ۹].

ب) جزیه

مسلمانان برای تأمین مخارج عمومی و دفاعی، زکات پرداخت می‌کردند، ولی باگسترش دولت اسلامی برخی از غیر مسلمانان نیز تحت حمایت دولت اسلامی در می‌آمدند. آنان در مقابل استفاده از امکانات عمومی و حفظ امنیت خود مبلغی را تحت نام «جزیه» می‌پرداختند. تعیین حد جزیه با دولت اسلامی است که از هر کس به مقداری که قدرت و توان مالی او، دریافت می‌شد.^۱

ج) انفاق، صدقات، وام و هدایا

انفاق و صدقات یکی دیگر از راه‌های تأمین مخارج دولت و معیشت نیازمندان بود. وسعت بیکاری، تحریم‌ها و بسته بودن راه‌های تجاری در سال‌های اولیه‌ی هجرت باعث شد غالب مسلمانان درآمد کافی و لازم برای زندگی معمولی نداشته باشند. در این زمان سعی می‌شد شکاف‌های اقتصادی از طریق انفاق و صدقات و هدایا کاهش یابد. قرآن کریم ایمان و تقوا را هم‌پایه‌ی انفاق دانسته و مردم را به آن ترغیب کرده است.^۲

توجه به موضوع انفاق و بیان ابعاد آن، در سوره‌ی بقره که از سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده است، آینه‌ی تمام‌نمای اهمیت این عبادت در حیات مسلمانان است. از آیه‌ی ۲۶۱ الی ۲۷۴ در مورد انفاق و ۲۷۵ الی ۲۸۱ در مورد وام‌های ضد اخلاقی و آیه‌ی طولانی ۲۸۲ و ۲۸۳ در مورد نحوه‌ی پرداخت وام ضابطه‌مند مردم به خدا سخن گفته شده است.

رسول خدا در اولین موعظه‌ی خود، مردم را به کمک به یکدیگر و جمع‌آوری توشه‌ی آخرت از این راه، ترغیب کرد. او فرمود: «هر که بتواند روی خویش را از آتش جهنم نگاه دارد، اگرچه به نیمه‌ای از خرما باشد، چنین کند، اگر آن را هم

۱. حر العاملی، محمد حسن، وسائل الشیعة، ج ۱۱، باب ۶۸، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۲. ﴿... متقین الذین یومنون بالقیب و یتقون الصلوات و مما رزقناهم ینفقون﴾ [بقره / ۲ و ۳] ﴿یسئلونک ما ذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فلولوالذین والاقربین والیتیمی والمسکین و ابن السبیل و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم﴾ [بقره / ۲۱۵] ﴿الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا متاً و اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون﴾ [بقره / ۲۶۲].

نتوانست با یک سخن نیک چنین کند.^۱ حضرت با این کار سعی داشت احساس مسؤولیت، مهر و عطف نسبت به هموعان را در بین مسلمانان، علی رغم قوم و نژاد، پرورش دهد و نهادینه سازد.

گاهی فقرای مهاجر و حتی انصار نزد پیامبر ﷺ می آمدند و از وضع نامساعد اقتصادی خود شکایت می کردند. آنها می گفتند: نه خود زاد و توشه ای داریم و نه کسی به ما کمکی می کند و یا خوراکی می دهد. پیامبر ﷺ طبق معمول به مسلمانان توصیه می کرد تا در راه خدا انفاق کنند و از این کار خودداری نکنند، که مایه ی هلاکت آنها خواهد شد. آنان می گفتند: چگونه انفاق کنیم در حالی که خود ما نیز چیزی برای خوردن پیدا نمی کنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «هر چه می توانید به دیگران کمک کنید ولو این که این انفاق نیمی از یک دانه ی خرما باشد و یا دادن نوک پیکانی که با آن کسی در راه خدا جهاد کند و به دشمن حمله نماید.»^۲ صدقه تنها شامل کمک های مالی نبود، بلکه هر کمکی در فرهنگ دینی صدقه محسوب شد. مردی از پیامبر ﷺ پرسید: ای رسول خدا! چه صدقه ای از همه برتر است؟ فرمود: «هر چه در راه خدا باشد؛ اگر چه سایه ی خیمه ای یا خدمتی یا تهیه ی مرکبی برای مردی دلیر و جنگ آور باشد.»^۳ روزی فقیری درخواست کمک نمود. گویا در لحن کلامش این گونه می خواست بگوید که رسول خدا بیت المال را به خود اختصاص می دهد. پیامبر در جواب تمنای مالی فقیری فرمود: «خداوند صدقات را مخصوص هیچ فرشته ی مقرب و یا پیامبر مرسلی قرار نداده است، بلکه آن را ویژه ی هشت طبقه قرار داده است» و منظور رسول اکرم ﷺ از این هشت گروه چنین بود: اول، فقرای مهاجری که از مردم چیزی مطالبه نمی کردند؛ دوم، مساکین و مستمندانی که همچون «اصحاب صفا» بی خانمان بودند و در مسجد زندگی می کردند؛ سوم، عاملان و مأموران جمع آوری زکات که به میزان مخارج خود و هزینه ی سفرشان دریافتی داشتند؛ چهارم، آنها که به «مؤلفه قلوبهم» معروفند. آنان افراد یا قبایلی هستند که پیامبر ﷺ برای متمایل کردن دل هایشان به اسلام به

۱. ابن هشام، المیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲. مغازی، ص ۵۵۸.

۳. همان، ص ۷۸۷.

آنها صدقه می داد؛ پنجم، مکاتب یا بردگانی که قرارداد آزادی با صاحبان خود داشتند، ولی پولی برای این کار در اختیار نداشتند؛ ششم، وام داران و قرض داران نیازمند؛ هفتم، سربازان و مجاهدان کشور اسلامی بودند؛ و بالاخره هشتم، در راه ماندگانی بودند که پول کافی برای ادامه ی سفر و رسیدن به سرزمین خود نداشتند و به آنان برای تهیه ی مرکب و توشه ی راه صدقه پرداخت می شد.^۱

حضرت هیچ فقیر و نیازمندی را که تقاضای مالی می کرد بی بهره نمی گذاشت. پسر بچه های یتیم که بزرگ می شدند و به بلوغ شرعی و کارآمدی اقتصادی می رسیدند، دریافتی آنها از صدقات قطع می شد و به کار و تلاش مشغول می شدند و روزگار خود را از این می گذراندند. اگر کسی از خمس مطالبه می کرد، حضرت می فرمود: «این بار به شما می دهم، ولی بدانید خمس به کسی که توانایی انجام کسب و کار داشته باشد، تعلق نمی گیرد.»^۲ گویی رسول خدا تا مالی را که به دست آورده بود، انفاق نمی کرد، نمی توانست راحت سر به بالین بگذارد. روزی شش دینار داشت پنج دینار آن را برای پنج خانواده ی انصار فرستاد و یک دینار باقیمانده را فرمود که هر چه زودتر به فقیری برسانند. او می فرمود: «نمی خواهم چیزی داشته باشم.»

ابن عباس نقل می کند که رسول خدا هنگامی که رحلت فرمود هیچ درهم و دینار و یا برده و کنیزی از خود به جا نگذاشت، حتی در زمان مرگ، زره او در مقابل سی صاع گندم، نزد یک نفر یهودی به گرو بود.^۳

حضرت در پذیرش انفاق و صدقات، جانب انصاف را رعایت می کردند. هنگامی که حضرت به عیادت «سعد بن ابی وقاص» رفت، او گفت: من مردی ثروتمندم و وارثی به جز یک دختر ندارم. آیا مناسب است که دو سوم از مال خود را صدقه بدهم؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه. گفت: نیمی از آن را چطور؟ فرمود: نه. سپس حضرت فرمود: «اگر دوست داری صدقه دهی یک سوم آن را صدقه بده، حتی آن هم زیاد است، زیرا اگر ورثه ات ثروتمند و بی نیاز باشند بهتر از آن است که آنها را

۱. همان، ص ۸۱۳.

۲. همان، ص ۳۰۶.

۳. ابن سعد، طبقات، ج ۲، صص ۲۲۶، ۲۲۷ و ۲۹۲.

فقیر و تنگدست بگذاری. هر انفاق و بخششی که در راه خدا انجام دهی اجر خواهی داشت، هر چند لقمه‌ای باشد که در دهان زنت بگذاری.»^۱ کمک مالی پیامبر به شیوه‌ای انجام می‌شد که در عین کمک کردن آبروی فرد نیز محفوظ باشد: «جابر بن عبدالله» مرد تنگدستی بود. پیامبر از او خواست شترش را به حضرت بفروشد. اما جابر خواست شترش را به حضرت هدیه کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «نه، من آن را از تو می‌خرم، ولی حق استفاده از آن همچنان برای تو محفوظ باشد.»^۲ هدایا به صورت مساوی بین مسلمانان تقسیم می‌شد. در بین مسیر حدیبیه، وقتی پیامبر ﷺ و مسلمانان به «ابواء» فرود آمدند، «ایماء بن رَحْصَه» چند گوساله‌ی پروار و صد گوسفند و دو شتر به وسیله‌ی پسر خود «خفاف» نزد پیامبر ﷺ فرستاد. پیامبر ﷺ هدیه‌ی او را پذیرفت و برای آنها دعا کرد و از خداوند برای او تقاضای بخشش نمود. آن‌گاه فرمود تا گوسفندها را میان اصحاب تقسیم کنند. شیر را هم در ظرف بزرگی ریختند و همگی از آن نوشیدند.^۳

رسول خدا ﷺ در تقسیم هدایا فرقی بین نزدیک و دور خود نمی‌گذاشت. «ام سلمه» همسر پیامبر نقل می‌کند: از گوشت هدایای پرواری به ما هم همان قدر رسید که به هر یک از مردم دیگر رسیده بود.^۴

پیامبر اکرم در صورت وجود امکان جبران، با اعطای بیشتر، از هدیه دهنده قدرشناسی می‌فرمود. در راه رفتن به «جِعْرانَه»، چوپانی نزد پیامبر ﷺ آمد و گوسفندی را به عنوان هدیه تقدیم کرد. پیامبر فرمود: «من از مشرکین هدیه قبول نمی‌کنم.» او گفت: ای رسول خدا! من به خدا و فرستاده‌ی او ایمان دارم و زکات مال خود را هم می‌پردازم. پیامبر به او فرمود: وقتی به جعرانه رسیدیم نزد ما بیا، ولی گوسفند خود را نیاور. حضرت ﷺ در آن محل به پاس خیرخواهی آن مرد، صد گوسفند به او هدیه دادند.^۵

۱. مغازی، ص ۸۵۳.

۲. همان، ص ۲۹۸.

۳. همان، ص ۴۳۷.

۴. همان، ص ۴۴۹.

۵. همان، ص ۷۱۷.

در راه غزوه‌ی «تبوک»، پیامبر در «وادی القری» فرود آمد. یهودیان آن منطقه مقداری خوراکی [مربک از حبوبات و گوشت] برای رسول خدا ﷺ آوردند. ایشان از آن خورد و برای جذب قلوب و تشویق یهودیان به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز یهودیان با مسلمانان مقرر فرمود برای آنها سالیانه چهل بار خرما به عنوان کمک پرداخت نمایند. زنی یهودی در مورد این جبران نیکی و بخشش پیامبر ﷺ گفت: این خیر و نیکی که محمد ﷺ به این یهودیان کرد، بیشتر از تمام ارث آنان از پدرانشان است.^۱

در زمانی که وضع مالی مسلمانان بهبود یافته بود، پیامبر ﷺ به نمایندگانی که برای عقد قرارداد و مذاکره یا آشنایی با اسلام می‌آمدند، هدایایی عطا می‌کرد. حضرت در اختصاص این هدایا نیز برابری و عدالت را رعایت می‌فرمود. هنگامی که هدایای نمایندگان «بنی تمیم» را عنایت فرمود، از آنان پرسید: «آیا کسی باقی مانده است که به او هدیه‌ای نداده باشیم؟» گفتند: پس‌رکی است که مواظب بارهاست. پیامبر ﷺ فرمود: «او را هم بفرستید تا هدیه‌اش را بدهیم.» «قیس بن عاصم» گفت: پس‌رکی بی‌ارزش است. پیامبر فرمود: «بر فرض که چنان باشد، به هر حال، او هم به نمایندگی آمده است و حقی دارد.»^۲

د) غنایم جنگی و فدیة‌ی اسیران

قبل از ظهور اسلام، بسیاری از اعراب معیشت خود را از طریق غارت دیگر قبایل تأمین می‌کردند. با پیدایش اسلام در مکه و تجمع مسلمانان در مدینه، مشرکین مکه موجودیت خود را در خطر نابودی احساس کردند. یهود مدینه و اشراف این شهر نیز وضعیت پیش آمده را برای موقعیت خود نامناسب دیدند. هر سه گروه از به وجود آوردن شرایطی برای نابودی اسلام یا بازگشت به وضع گذشته استقبال می‌کردند. به همین جهت، توطئه‌ها، کارشکنی‌ها و تجاوزات نظامی یکی پس از دیگری رخ می‌نمود و فرصت کافی برای فعالیت‌های اقتصادی سالم، از قبیل کشاورزی، دامپروری و تجارت که نیازمند امنیت اجتماعی بود

۱. همان، ص ۷۶۶.

۲. همان، ص ۷۴۶.

برای مسلمانان باقی نماند. با وجودی که اسلام خواهان صلح و امنیت بود و از جانب خداوند به آن مأمور شده بود،^۱ ولی مسلمانان بر اساس فرمان خداوند، خود را برای مقابله با حملات احتمالی آماده می‌کردند.^۲ مسلمانان با توجه به وضعیت تحمیلی که دشمن برای آنان به وجود آورده بود، چیزی بهتر از درآمدی که از این فعالیت‌های دفاعی به دست آنها می‌رسید، نداشتند. از این طریق، در عین این‌که مهاجرین و انصار، امنیت شهر را تأمین می‌کردند، بیکار نبودند و زندگی خود را از درآمد حاصل از غنایم جنگی اداره می‌کردند. البته باید توجه داشت که در اسلام هدف از جنگ نباید کسب غنیمت باشد. هدف، دفاع از خود و جهاد در راه خداست. معیار جهاد وجود غنیمت یا نبود آن نیست. در جهاد ممکن است غنیمت وجود داشته باشد یا خیر؟ پیامبر ﷺ در جریان جنگ خیبر به یاران خود گفت که آماده‌ی جنگ شوند و ایشان هم آماده شدند. در این میان، عده‌ای در حدیبیه از شرکت در جمع خودداری کرده بودند، ولی در این نبرد به امید غنیمت خواستند همراه آن حضرت حرکت کنند. چون معتقد بودند که خیبر مهم‌ترین روستای حجاز از لحاظ گوشت و خوراک و اموال است. پیامبر اکرم ﷺ دستور دادند که جارچی جار بزند هر کسی که همراه ما می‌آید فقط باید رغبت به جهاد داشته باشد و کسانی که قصد غنیمت دارند نیایند.^۳ آنچه از طریق جنگ عاید مسلمانان می‌شد چند چیز بود: غنایم منقول، غنایم غیر منقول، اسیران. غنایم منقول پس از کنار گذاشته شدن یک پنجم از آن، که اختصاص به خدا و رسول او داشت، بین رزمندگان تقسیم می‌شد. رسول خدا امیدوار بود تا با توزیع عادلانه و بجای درآمد حاصل از غنایم جنگ و فدیة یا غرامتی که مسلمانان در مقابل آزادی اسیران دشمن دریافت می‌کردند، مشکلات اقتصادی مسلمانان تا حد زیادی از میان برود. در جریان جنگ بدر، فدیة‌ی اسیران جنگی که خانواده‌های متمولی داشتند نقش بسزایی در تأمین نیازهای اقتصادی مسلمانان داشت. رسول خدا آن

۱. ﴿و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و تكل على الله﴾ [انفال / ۵۹].

۲. ﴿و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به عدو الله و عدوكم﴾؛ «به اندازه‌ی توان نیرو و سواره نظام آماده سازید تا دشمن خدا و شما از آن بترسند.» [انفال / ۶۰].

۳. مغازی، ص ۴۸۲.

دسته از آسرای بدر را که فقیر بودند و خانواده‌های آنان مالی را برای پرداخت فدیهای آزادی آنها نداشتند، بدون دریافت فدیّه آزاد فرمود.^۱

دعای پیامبر ﷺ در اولین رویارویی با مشرکین دین‌ستیز در بدر میزان فقر مسلمانان و امید رسول خدا به رفع مشکل فقر اجتماعی از این طریق بود. ایشان از خداوند می‌خواهند: «پروردگارا! ایشان پیاده‌اند و مرکب سواری ندارند، سوارشان فرما؛ برهنه‌اند، جامه‌شان بپوشان؛ گرسنه‌اند، سیرشان فرما؛ نیازمندند، خود، آنان را بی‌نیازشان فرما.»^۲ شاید بتوان گفت این دعای رسول خدا تقریباً پس از جنگ با یهود بنی‌نضیر و تقسیم اموال و زمین آنان بین مهاجرین تا حدودی اجابت شد.^۳

پس از پیروزی مسلمانان بر مشرکین مکه در جریان جنگ بدر، دستور توزیع غنائم جنگی از طریق آیات اول سوره‌ی انفال بر پیامبر ﷺ نازل شد. بر طبق این آیات، غنائم به دو بخش نامساوی تقسیم می‌شد. یک پنجم آن خمس نامیده می‌شد و متعلق به حکومت بود و بر طبق صلاح‌دید پیامبر ﷺ صرف مصارف امور عمومی و نیازمندان می‌شد و چهار پنجم دیگر آن به صورت مساوی بین رزمندگان حاضر در جریان نبرد، تقسیم می‌شد.

قبل از ظهور اسلام، در بین اعراب رسم بر این بود که یک چهارم غنائم جنگی به رؤسای قبایل حاضر در جنگ تعلق می‌گرفت. اما پس از اسلام، بنا بر حکم خداوند (سوره‌ی ۲، آیه‌ی ۲۱۹) یک پنجم غنائم به پیامبر ﷺ به عنوان حاکم مسلمین تقلیل پیدا کرد و بقیه بر طبق ضوابطی که عرف عادلانه‌ی زمانه و توسط پیامبر اکرم مشخص شده بود، بین رزمندگان اسلام توزیع می‌شد. قبل از شروع جنگ بدر، پیامبر ﷺ چگونگی تقسیم غنائم را این چنین مشخص فرمود:

۱ - سلاح هر یک از کشتگان دشمن، مخصوص کشته‌ی اوست. اگر در این مورد اختلافی پیدا می‌شد حضرت با تحقیق سعی می‌کرد صاحب اصلی آن را پیدا کند تا حقی از کسی ضایع نشود. مثلاً پس از جنگ بدر، برای مالکیت شمشیر «ابو

۱. همان، ص ۹۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۹.

۳. سیره، ابن هشام، ج ۲، ص ۷۱۶.

جهل» اختلاف پیش آمد، پیامبر ﷺ شخصی را نزد پسر ابو جهل، «عکرمه بن ابو جهل» فرستاد و از او پرسید: چه کسی پدرت را کشت؟ او «معاذ بن عمرو» را کشته‌ی پدر خویش معرفی کرد. به این ترتیب، حضرت آن شمشیر را به «معاذ» اختصاص داد.^۱

۲- اسیر، متعلق به کسی است که او را اسیر کرده است.

۳- پس از جنگ، اموالی که مخصوص کسی نیست، مانند شتر، پارچه، چرم، کالاها و غلامان دشمن جمع آوری می‌شوند و با قرعه کشی بین مجاهدین به صورت مساوی تقسیم می‌شوند. پیامبر خدا بین رزمندگان جنگجو و دلاور، سرشناس و گمنام و ضعیف فرقی قایل نبود و همه را به صورت مساوی از غنایم بهره‌مند می‌کرد و تبعیض را جایز نمی‌دانست.^۲

۴- سهم بردگان و غلامانی که به سپاه اسلام در جنگ خدمتی کرده باشند، بدون قرعه داده می‌شود.

۵- برای آنان که با اسب خود در خدمت جنگ درآیند، سه سهم در نظر گرفته می‌شود؛ که دو سهم آن برای اسب، که هزینه و نگهداریش سنگین بود و یک سهم نیز به صاحب اسب تعلق می‌گیرد. پیامبر اکرم برای هر کسی بیشتر از دو اسب داشت سهم بیشتری قایل نبود. برخی گفته‌اند که فقط برای یک اسب سهم می‌دادند و صحیح‌تر همین است.^۳ در این موضوع پیامبر ﷺ با دیگران مساوی بود. رسول خدا در فتح «نضاه» فقط سه سهم برای خود منظور فرمود. یک سهم خودشان و دو سهم هم برای یکی از اسب‌هایشان.^۴ ۶- سهم شهدا، به خانواده‌ی آنان اعطا می‌شود.

در صورتی که کسی از چیزی از غنایم خوشش می‌آمد و مطالبه‌ی غنیمت خاصی از پیامبر ﷺ می‌کرد، ایشان به او عطا می‌فرمود. افرادی هم که به طور غیر مستقیم در پیروزی نقش داشتند، از غنایم بهره‌مند بودند. مثلاً: «سعد بن عباد»، که

۱. معازی، ص ۶۵.

۲. همان، صص ۷۴-۷۶.

۳. همان، ص ۵۲۵.

۴. همان، ص ۵۲۵.

به علت مارگزیدگی از حضور در جنگ معذور شده بود، ولی در قبل از جنگ، با مراجعه‌ی خانه به خانه انصار، آنان را تشویق به همراهی با رسول خدا کرده بود، یا «سعد بن مالک ساعدی»، که هنگام حرکت به سمت بدر درگذشت، یا «طلحة بن عبید الله و سعید بن زید»، که قبل از شروع جنگ، برای تجسس و کسب اطلاعات از دشمن اعزام شده بودند،^۱ یا فراریانی که در جریان غزوه‌ی «حُنین» گریخته بودند و سپس بازگشته و در جنگ شرکت کرده بودند را در غنایم سهمی فرمود.^۲ رسول خدا برای دو نفر از افرادی که در حدیبیه مرده بودند، سهمی از غنایم را منظور فرمود و همچنین به کسانی که فقط در خیبر شرکت کرده بودند و در حدیبیه حضور نداشتند سهم پرداخت و همچنین برای رابطنی که به فدک رفت و آمد می‌کردند هم سهمی اختصاص دادند.^۳

«حارث بن عبدالله بن کعب» نقل می‌کند: بر گردن «ام عماره» مقداری مهره‌های قرمز دیدم، پرسیدم: اینها از کجاست؟ گفت: مسلمانان در حصار «صعب بن معاذ» مقداری از این مهره‌ها را که زیر خاک پنهان شده بود پیدا کردند و پیش پیامبر ﷺ آوردند. حضرت دستور داد میان زنان تقسیم شود. عده‌ی ما ۲۰ نفر بود که بین ما تقسیم شد و به هر یک از ما یک قطفه، یک بُرد یمانی و دو دینار نیز رسید.^۴

برخی گفته‌اند که پیامبر ﷺ برای کودکان نیز سهم مخصوصی معین فرموده بود؛ مثلاً برای «سهله» دختر عاصم که در جریان جنگ خیبر متولد شده بود و همچنین برای نوزادی که خداوند به «عبدالله بن انیس» در خیبر داده بود سهمی تعیین کرد و برخی هم گفته‌اند که برای آنها چیزی از غنایم داد، ولی سهم آنها را به اندازه‌ی سهم مجاهدین قرار نداد.^۵

پیامبر ﷺ ده نفر از یهودیان مدینه را با خود به جنگ خیبر برد و سهم آنها را

۱. همان، صص ۷۴-۷۶.

۲. همان، ص ۶۹۰.

۳. همان، ص ۵۲۲.

۴. همان، ص ۵۲۴.

۵. همان، ص ۵۲۴.

مانند مسلمانان منظور کرد. بعضی گفته‌اند که سهم آنها مانند سهم مسلمانان نبوده، بلکه حضرت چیزی از غنایم را به آنها بخشید. رسول خدا همه‌ی بردگان را پاداش داد. «عمیر»، برده‌ی آبی اللحم، گفته است: رسول خدا مقداری اثنائیه‌ی منزل به من بخشیدند.^۱ پیامبر خدا به غلامان و بردگانی که در جنگ بدر حضور داشتند و به مسلمانان یاری رسانده بودند سهمی از غنایم را اختصاص دادند.^۲ «شقران»، غلام رسول خدا ﷺ، به مراقبت از اسیران گماشته شده بود، پس از تقسیم غنایم، آن قدر به او اسیر داده شد، که بی‌نیاز شد.^۳

اخلاق در حفظ غنایم (بیت المال)

برای رسول خدا ﷺ حفظ بیت المال و اموال عمومی همچون غنایم جنگی اهمیت فوق العاده‌ای داشت و ایشان نسبت به برداشت غاصبانه‌ی آن به شدت واکنش نشان می‌داد. پس از غزوه‌ی «حنین» پیامبر ﷺ دستور داد غنایم را جمع کنند و هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد در غنایم خیانت نکند. به همین جهت، «عقیل بن ابی طالب»، که تنها سوزنی از غنایم را به همسرش داده بود، از او پس گرفت و باز گرداند. «عبدالله بن زید»، کمانی را که از غنایم برداشته بود و حتی با آن به مشرکان تیراندازی نیز کرده بود، باز گرداند.^۴

قبل از تقسیم غنایم جنگ خیبر، شخصی از پیامبر خدا چیزی از غنایم را خواست. پیامبر ﷺ فرمود: حتی یک تار نخ و یک تکه پارچه از آن حلال نیست و من خودم نیز در آن تصرف نمی‌کنم و چیزی از آن را نمی‌بخشم. مردی از ایشان پای‌بند شتر خواست. فرمود: بگذار غنایم تقسیم شود تا به تو پای‌بند بدهم.^۵

پس از غزوه‌ی «حنین» مردی با یک بسته موی تافته که آن را یافته بود به حضور پیامبر آمد و از حضرت درخواست کرد که آن را به او ببخشد. پیامبر ﷺ فرمود: آنچه از این غنیمت، سهم من و فرزندان عبدالمطلب است متعلق به تو. در

۱. همان، ص ۵۲۲.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۷۸.

۴. همان، ص ۷۰۰.

۵. همان، ص ۵۱۹.

همین جنگ، مردی ریسمانی را که یافته بود و با آن بارهای خود را بسته بود از پیامبر به عنوان سهم غنیمتش طلب کرد. پیامبر ﷺ فرمود: سهم من، متعلق به تو باشد، ولی با سهام مردم چه می‌کنی؟^۱ سخنگو و منادی پیامبر ﷺ به دنبال جنگ خیبر ندا داد که اگر حتی نخ و تکه‌های پارچه‌ای را هم برداشته‌اید در غنایم منظور کنید و آن را برگردانید که غل و غش مایه‌ی بدبختی و سرافکنندگی و آتش قیامت خواهد بود. پیامبر ﷺ قبلاً به اصحاب فرموده بود که مسلمانان هیچ چیز از غنایم را پیش از آن که تکلیف آن مشخص شود نفروشند و اگر بر مرکبی هم سوار شده‌اند آن را پس دهند و اگر لباسی از غنایم پوشیده‌اند پیش از آن که کهنه شود آن را برگردانند. زنان اسیر باید یک بار عادت ماهانه را پشت سر بگذارند. تنها پس از آن می‌توانند این زنان را مالک شوند و همچون همسران خود با آنان نزدیکی کنند.^۲

در جریان جنگ خیبر مردی به نام «کرکره» که همراه پیامبر ﷺ بود و در موقع جنگ مرکب پیامبر ﷺ را نگاه می‌داشت، کشته شد. جمعی به پیامبر ﷺ گفتند: آیا او شهید شد؟ حضرت فرمود: او به واسطه‌ی قتیفه‌ای که از غنایم خیبر دزدیده بود، هم‌اکنون در آتش می‌سوزد. شخصی دیگر به حضرت گفت: من دو بند کفش کهنه از غنایم برداشتم. حضرت فرمود: هر دو بند آتش است.^۳ در همین زمان، مردی از قبیله‌ی اشجع درگذشت و مرگ او را به اطلاع پیامبر ﷺ رساندند. حضرت فرمود: بر دوست خود نماز گذارید. چهره‌ی مردم از این که حضرت او را شهید و بی‌نیاز از غسل ندانسته بود در هم کشیده شد. پیامبر ﷺ فرمود: او در راه خدا غل و غش کرده است. مردم کالاهای او را جستجو کردند و چند مهره‌ی کم‌قیمت از یهودیان را یافتند که دو درهم بیشتر نمی‌ارزید.^۴

رسول خدا به همان اندازه که از نظر اخلاقی خود و اصحاب خویش را مجاز به استفاده‌ی غاصبانه از مردم نمی‌دید، استفاده‌ی غیر اخلاقی از اموال دشمن را هم مجاز نمی‌دانست. «یسار حبشی»، غلامی سیاه متعلق به «عامر» یهودی بود. او

۱. همان، ص ۷۰۰.

۲. همان، صص ۵۲۰ - ۵۲۱.

۳. همان، ص ۵۴۱.

۴. همان، ص ۵۲۰.

گوسفندان ارباب خود را می چرانید. باور به پیامبری محمد ﷺ بر دلش نشست. نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: ما را به چه چیزی دعوت می کنی؟ فرمود: به اسلام. گواهی بده که خدایی جز خدای یگانه نیست و من فرستاده‌ی او هستم. یسار پرسید: در صورت قبول آن، برای من چه چیز منظور خواهد شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: بهشت از آن تو خواهد شد. یسار گفت: این گوسفندان امانت هستند. پیامبر ﷺ فرمود: آنها را از لشکرگاه بیرون ببر و به سمت صاحبش هدایت کن. خداوند امانت را از عهده‌ی تو برمی دارد. گوسفندان به طرف صاحب خود رفتند و آن یهودی اطلاع پیدا کرد که برده‌ی او مسلمان شده است. ^۱ «مغیره» همراه چند نفر از مشرکین به سفر رفته بود. آنها در مکانی شراب نوشیدند و مست شدند، اما مغیره از نوشیدن شراب خودداری کرد و کالاها و اموال آنها را برداشت و خواست خمس آن را به پیامبر ﷺ بپردازد. پیامبر ﷺ از پذیرفتن آن اموال خودداری فرمود و گفت: چون این مال با مکر و فریب به دست آمده من خمس آن را نمی پذیرم. ^۲ حتی اگر اموالی به دست می آمد که مشروع نبود حضرت آن را حتی اگر بر اثر اشتباه بود به صاحبانش مسترد می فرمود. علی رضی الله عنه به زید بن حارثه که به سریه‌ای رفته بود رسید و گفت: پیامبر ﷺ دستور داده که هر اسیر و مالی که از این قوم در دست تو است به آنها بازگردانی. زید گفت: چه علامت و نشانه‌ای از پیامبر ﷺ داری؟ علی رضی الله عنه فرمود: این شمشیر پیامبر ﷺ است. او شمشیر رسول خدا را شناخت و دستور داد هر کس اسیر یا مالی دارد برگرداند. ^۳

موارد مصرف غنایم اختصاصی پیامبر ﷺ

ایشان این اموال را صرف تأمین خود، خانواده‌ی خود و نیازهای مسلمین می کرد. ^۴ پیامبر ﷺ به دلیل فقر مردم استثناءً خمس غنایم جنگ بدر را برداشت و در این جنگ حق مالی او مانند سایر رزمندگان بود. شمشیر «ذوالفقار» و شتر ابوجهل [که بعداً در حدیبیه برای مراسم حج قربانی شد]، تنها سهم ایشان از

۱. همان، ص ۴۹۴.

۲. همان، ص ۴۵۲.

۳. همان، ص ۴۲۳.

۴. همان، ص ۱۳.

غنایم بود. پس از نزول آیه‌ی «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ» بود که حضرت سهمی را به خود اختصاص داد.^۱ پیامبر سه مورد غنیمت اختصاصی داشتند: اول غنایم «بنی نضیر»، که متعلق به پیامبر ﷺ بود، ایشان میان خویشان خود تقسیم می‌فرمود و به هر کس مصلحت می‌دانست، لطف می‌فرمود و از حاصل و درآمد نخلستان‌های آن نیز سهم همسران و فرزندان عبدالمطلب را تأمین می‌کرد و اضافی آن صرف خرید اسلحه و تجهیزات جنگ و اسب می‌شد که در زمان ابوبکر و عمر هم استفاده شدند. درآمد «فدک» به فقرا و نیازمند بخشیده می‌شد و درآمد «خیبر» به سه قسمت تقسیم شده بود: دو بخش برای مهاجران و یک بخش برای خویشاوندان فقیر.^۲ پیامبر ﷺ از خمس غنایمی که سهم خودش بود مقداری سلاح و لباس تهیه فرمود، و به خاندان نزدیک خود، از جمله به زنان و مردان خاندان عبدالمطلب، مقداری اثاثیه و لباس و مهره‌های قیمتی بخشید. مقداری هم به یتیمان و فقرا اختصاص داد.^۳

مدیریت اخلاقی صلح و جنگ

خداوند متعال در قرآن کریم اخلاق و مهربانی پیامبر ﷺ خود را به رخ بندگانش می‌کشد و می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»؛ «پیامبری از خودتان آمده است که بر او سخت است که در رنج افتید، بسیار خواستار تان است و با ایمان آورندگان نرم و مهربان است.»^۴ صلح و جنگ پیامبر ﷺ برای تأمین آرامش و دور شدن رنج از مردم بوده است. طبعاً در این میان صلح طلبی رویه‌ی مورد علاقه‌ی رسول خداست، زیرا در پناه آن امنیت ایجاد می‌شود و در پناه امنیت مردم می‌توانند با آرامش اهداف فردی و اجتماعی خود را تحقق بخشند و مقاصد مادی و معنوی خویش را دنبال نمایند.

۱. همان، صص ۷۳ - ۷۷.

۲. همان، ص ۲۸۰.

۳. همان، ص ۵۱۹.

۴. توبه / ۱۲۸.

الف) مدیریت صلح

ایشان برای برقراری صلح و امنیت اجتماعی تمام توان خود را صرف می نمود. پیامبر اکرم ﷺ با اعلام این که مدینه حرم امن الهی است، برای آن مرز حقوقی تعیین کرد تا به لحاظ محلی به دور از تجاوز و درگیری باشد و از نظر خارجی هم دشمن موضع خود را معلوم سازد. پیامبر ﷺ از ابتدای ورود خود به مدینه سعی کرد با تمام قبایل مشرک اطراف مدینه پیمان عدم تعرض و صلح امضا کند. به طوری که صفوان بن امیه به یاران مشرک قریشی خود این موضوع را چنین می گوید: محمد راه ساحلی به شام را بسته است و با همه ی قبایل این مسیر پیمان بسته، بنابراین ما دیگر قادر به تجارت از این مسیر نیستیم.^۱ هیئت های نمایندگی نجران، ثقیف و مناطق مختلف دیگر برای مذاکره خدمت پیغمبر می رسیدند. خود پیامبر ﷺ نمایندگانی به نقاط مختلف می فرستاد تا صلحی فراگیر با همه ی قبایل ایجاد کند. اصرار بر صلح توسط رسول خدا به طوری بود که هنگام روانه کردن علی علیه السلام به یمن به او چنین سفارش می کند: «چون به آن جا رسیدی شروع کننده ی جنگ نباش، اگر آنها هم جنگ را شروع کردند و یکی دو نفر از شما کشته شدند باز هم تو جنگ مکن! با آنها مدارا کن و گذشت خود را به آنها نشان ده.»^۲ پیامبر ﷺ در زمان اوج اقتدار حکومتش به طوایف مختلف نامه می نوشت و به آنان خودمختاری می داد، مشروط بر این که نماز به پا دارند و زکات بپردازند و راه ها را امن کنند. بر اساس این پیمان نامه ها اگر کسی به آن قبایل حمله می کرد باید مسلمانان از آنان دفاع کنند و اگر برای یاری مسلمانان فراخوانده شدند، یاری برسانند.^۳ «زید بن ثابت» انصاری که در زمان ورود پیامبر به مدینه یازده ساله بود، می گوید: پیامبر به من فرمود خط عبرانی یا سریانی را فراگیرم و من در هفت شب آن را آموختم تا بتوانم نامه های یهود به پیامبر را بخوانم.^۴ کسانی که به عنوان سفیر

۱. واقعی، مغازی، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۶.

۳. طبقات، ج ۱، صص ۲۵۵ و ۲۵۷.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۴۲.

از جانب پیامبر فرستاده می‌شدند به زبان همان مردم صحبت می‌کردند.^۱

پیامبر ﷺ حتی سعی می‌نمود در جنگ‌ها شروع کننده‌ی جنگ نباشد و اگر از جانب متجاوز، پیشنهاد صلح داده شود از آن استقبال می‌فرمود.^۲ با متجاوزترین دشمنان همچون قریش نیز تمایل به جنگ نداشت. به همین جهت، از «عتبه بن ربیعه» و «حکیم بن حزام» که طالب جنگ و تجاوز به مسلمانان نبودند تقدیر کرد.^۳

شیوه‌ی تبلیغ رسول خدا گفتگو و روشنگری بود، ولی دشمنان او به این روش تمایلی نداشتند و از خشونت استفاده می‌کردند. رسول خدا در عین این‌که خود را برای دفاع در مقابل دشمن آماده می‌کرد سعی داشت با قبایل مختلف هم‌پیمان شود و با این کار از بروز حملات جنگی آنان و هم‌پیمانی آنها با دشمن جلوگیری کند. هنگامی که «ابو جهل» با سپاه قریش در بدر، در مقابل سپاه مسلمین صف کشیده بود، پیامبر «عمر بن خطاب» را پیش او فرستاده و فرمود تا به آنها بگوید برگردند، پیامبر ﷺ مایل به جنگ با شما نیست.^۴ شروع کننده‌ی جنگ احد و خندق نیز مشرکین بودند و حضرت تنها از خود و مسلمانان دفاع می‌کرد. حضرت با یهود نیز آن هنگامی که تهدیدی نظامی محسوب نشدند و توطئه‌ی جنگی نکردند در صلح و صفا زیست. حضرت در اولین فرصتی که ضعف مشرکین قریش را احساس کرد، بدون سلاح برای زیارت خانه‌ی خدا به سوی مکه رفت. در این حادثه «بدیل بن ورقاء» نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ما از نزد اقوامت «کعب بن لوی» و «عامر بن لوی» می‌آییم. قریش «رجاله» و هر کس را که اطاعت می‌کرده با ساز و برگ فراوان و زنان و فرزندان خود بیرون آورده‌اند و سوگند خورده‌اند که تا تو همه‌ی آنها را نکشی نمی‌گذارند وارد حرم شوی. آنان میان تو و کعبه را خالی نمی‌گذارند. پیامبر ﷺ گفت: ما برای جنگ نیامده‌ایم بلکه برای طواف کعبه آمده‌ایم، ولی البته هر کس ما را از این کار باز دارد با او می‌جنگیم.^۵ حضرت در

۱. همان، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲. مغازی، ج ۱، صص ۴۹ و ۵۴.

۳. السیرة النبویة، صص ۲۳۳ - ۲۳۴.

۴. مغازی، ص ۴۵.

۵. همان، ص ۴۵۰.

همین سفر با اهل مکه پیمان صلح بست و در نوشتن صلح‌نامه نیز با نهایت مصالحه و مسامحه رفتار کرد. حضرت پذیرفت در عهدنامه‌ی صلح به جای نام خدا بسمک اللهم نوشته شود و عنوان رسول الله حذف و به جای آن محمد بن عبد الله ذکر شود.

ب) مدیریت جنگ

حکومت نوپای مدینه دشمنان بالقوه و بالفعل خطرناکی داشت که تاریشه کن ساختن کامل آن، آنان مانع رسیدن مسلمانان به یک زندگی آرام بودند، زیرا ایمان دینی مسلمانان را برای دنیای خود خطرناک می‌دانستند و هر روز به توطئه‌ای مشغول بودند و در تدارک تجاوز جدیدی به مدینه می‌شدند. دشمنان حاکمیت مسلمین را می‌توان به دو دسته‌ی خارجی و داخلی تقسیم کرد:

دشمنان خارج مدینه: مشرکین قریش و قبایل هم‌پیمان با آنها، از دشمنان اصلی و بالفعل مسلمانان به حساب می‌آمدند. غیر از آنها، قبایل وحشی و غارتگر بدوی مشرک عرب نیز از هر فرصتی برای حمله به مدینه و غارت آن استفاده می‌کردند. یهودیان یثرب که در اطراف و خارج مدینه سکونت داشتند دشمنان بالقوه‌ی مسلمانان بودند. کینه و دشمنی‌ای که یهودیان با مسلمانان داشتند در نزد مسیحیان شبه جزیره وجود نداشت، برعکس، نوعی دوستی از جانب مسیحیان نسبت به مسلمانان دیده می‌شد. قرآن کریم می‌فرماید: دشمن‌ترین افراد با شما یهود و مشرکین هستند و نزدیک‌ترین آنها به دوستی، مسیحیان هستند و این به جهت وجود قدیس و کشیشانی در بین آنهاست که روحیه‌ی استکباری ندارند.^۱

دشمنان داخل مدینه: اکثر مردم مدینه در برابر با اسلام واقعاً تسلیم شده بودند، ولی عده‌ای از آنها که یارای مخالفت با اکثریت و جو حاکم رانداشتند ظاهراً اسلام آوردند، ولی واقعاً به آن باور نداشتند. قرآن کریم به این گروه «منافق» لقب داد. آنها هر روز با کارشکنی‌های خود مشکلی ایجاد می‌کردند.^۲

۱. ﴿لتجدن اشد الناس عداوه للذين امنوا اليهود و الذين اشركوا و لتجدن اقربهم موده للذين امنوا الذين قالوا انا نصارا، ذلك بان منهم قسيسين و رهبانا و انهم لا يستکبرون﴾ [مانده / ۸۲].

۲. ﴿يا ايها النبي جاهد الكفار و المنافقين و اغلظ عليهم و ماواهم جهنم و بس المصير﴾ [توبه / ۷۳].

رسول خدا در عین صلح طلبی، تجاوز به جان و مال مسلمانان را نمی‌بخشید و با مسببان آن به شدت برخورد می‌کرد. او متجاوز به جان و مال مسلمانان را مستحق اشد مجازات می‌دانست تا کسی به ادامه‌ی آن جرئت نداشته باشد. در غالب موارد همین که می‌شنید قوم یا قبیله‌ای قصد حمله به مدینه دارد به سرعت خود را برای مقابله با آن آماده کرد.

در جهانی که قانون، حاکم نباشد و زور حکومت کند، اگر قدرت نداشته باشی از طرف صاحبان قدرت بلعیده خواهی شد. احتمال حمله‌ی قریش و دیگر قبایل عرب به مدینه زیاد بود. به همین دلیل، رسول خدا مهاجرین را به مأموریت‌های مختلف نظامی گسیل می‌کرد تا قدرت خود را به نشان دهند و کسی جرأت تعرض به مسلمانان را نداشته باشد.

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ، تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ، اللَّهُ يُعَلِّمُهُمْ﴾؛ «تا می‌توانید برایشان نیرو و اسبان بسته آماده نهد، که دشمن خدا و دشمن خویش و دیگرانی جز ایشان را بترسانید. شما نمی‌شناسیدشان، خدا می‌شناسدشان.»^۱ انجام مأموریت‌های نظامی به منظور شناسایی منطقه و هم‌پیمانی با قبایل اطراف مدینه و ترس دشمن انجام می‌شد. این کار، علاوه بر این که امنیت مدینه را تأمین می‌کرد و مانع حمله‌ی دشمن به شهر می‌شد، برای مهاجرین مشاغل مفیدی ایجاد می‌کرد که بار و حیه‌ی آنها نیز سازگار بود.

واقدی می‌نویسد: پیامبر تا قبل از جنگ بدر هیچ‌یک از انصار را برای جنگ اعزام نفرمود.^۲ به دنبال ورود پیامبر ﷺ به مدینه و مقارن نزول آیات جهاد، حدود یک سال، حرکت نظامی از جانب مسلمانان انجام نشد. در مدت ده سالی که رسول خدا در مدینه بود هفتاد و چهار حرکت نظامی انجام شد که شروع این نبردها از جانب مشرکین بود. در ۲۷ نبرد، خود پیامبر شرکت داشت. او در نه تایی آن شخصاً در مبارزه شرکت کرد و در ۴۷ نبرد، دیگران را به این مأموریت

۱. انفال / ۶۰.

۲. واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۷؛ طبقات، ج ۲، ص ۲.

فرستاد.^۱ شدت و گستردگی دشمنی چنان بود که در کمتر از هر پنجاه روز یک جنگ بر مسلمانان تحمیل می شد. طبعاً بیشترین زمان زندگی اجتماعی پیامبر اسلام در مدینه در میدان جنگ گذشت و جنگ به دلیل مقتضیات و شرایط خاص خود، دشوارترین صحنه برای رعایت اخلاق انسانی است، ولی رسول خدا در این صحنه نیز اخلاقی ترین مدیریت جنگی را از خود نشان داد.

رسول خدا دوست نداشت کسی را به کاری مجبور کند. به همین جهت، برای جنگ‌ها از نیروهای داوطلب بهره می گرفت. در جریان جنگ بدر، هنگامی که معلوم شد کاروان تجاری قریش به مکه رفته است و مسلمانان با لشکر قریش رویارو شدند، رسول خدا احتمال داد انصار بنابر بیعت خود، تنها از او در شهر مدینه دفاع خواهند کرد، ولی انصار به پیامبر ﷺ اطمینان دادند که هیچ کس از آنان از او کناره نخواهند گرفت و تنها پس از آن رسول خدا راهی جنگ شد.^۲ در جریان انجام مراسم حج عمره، هنگامی که احتمال جنگ داده شد، حضرت از یاران خود مشورت خواست و پس از بیعت رضوان که اعلام رضایت آنان بود، تصمیم به جنگ گرفت. در جریان جنگ تبوک بسیاری از افراد حاضر نشدند داوطلب شوند، پس از بازگشت از جنگ، تنها برخورد پیامبر ﷺ با آنان این بود که آنان را از این که دنیا و هوای نفس را بر خدا ترجیح داده‌اند مذمت کند و با اظهار پشیمانی آنان، آنها را بخشید.^۳ در اثنای جنگ خندق، بنی حارثه، «اوس بن قیظی» را نزد پیامبر ﷺ فرستادند و پیام دادند که خانه‌های ما بی پناه و بی حفاظ است و خانه‌ی هیچ کدام از انصار این گونه نیست. پیامبر ﷺ به آنها اجازه‌ی معافیت از جنگ را داد و آنها آماده‌ی بازگشت به خانه‌های خود شدند. چون این خبر را «سعد بن معاذ» شنید، به پیامبر ﷺ گفت: اینان همیشه در موقع سختی و مشکلات این چنین بهانه‌جویی می‌کنند. آن‌گاه روی به بنی حارثه کرد و گفت: این کار همیشگی شما نسبت به ماست و هر رفتاری که پیش آمده شما این‌گونه رفتار کرده‌اید. با این

۱. معازی، ج ۱، ص ۵.

۲. السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۲۷.

۳. همان، ج ۲، صص ۱۸۵ - ۱۹۰.

حال، رسول خدا ﷺ ایشان را مجبور به ماندن نکرد و آنان را باز گردانید.^۱ رسول گرامی اسلام، استبداد رأی نداشت و دیدگاه‌ها را با دقت گوش می‌کرد و آنچه منطقی بود به کار می‌بست، به طوری که برخی با توجه به فرهنگ جاهلان‌های معمول بین رهبران مستبد، این رفتار او را عیب می‌پنداشتند و او را «گوشی» خطاب می‌کردند.^۲ یکی از امور مهم که رسول خدا در آن با دیگران مشورت می‌فرمود، جنگ بود.

در شروع جنگ بدر، پیامبر ﷺ با اصحاب، از مهاجر و انصار، مشورت کرد.^۳ در جنگ احد و خندق و دیگر جنگ‌ها نیز حضرت با اصحاب مشورت فرمود و از پیشنهادات آنان استفاده می‌شد. در جنگ احزاب ساخته شدن خندق برای غافلگیر کردن مشرکین به پیشنهاد سلمان فارسی بود.^۴ پس از آن که محاصره‌ی «بنی ثقیف» در حصارهایشان طولانی شد، پیامبر با مردم مشورت فرمود. «سلمان فارسی» پیشنهاد استفاده از منجنیق را داد. پیامبر ﷺ پذیرفت و فرمان ساخت و نصب منجنیق را صادر فرمود.^۵

گاه مواردی پیش می‌آمد که این مشاوره حتی خلاف رأی پیامبر ﷺ نتیجه می‌داد. در جنگ بدر «حباب بن مُنذر» از پیامبر ﷺ می‌پرسد: که آیا این جایگاه را برای جنگ از طریق وحی انتخاب کرده‌ای یا نظر و تاکتیک جنگی خود شماست؟ رسول خدا پاسخ می‌دهند که نظر خودم است. او می‌گوید: از نظر موقعیت جنگی مناسب نیست و بهتر است در کنار آب قرار بگیریم و چنین و چنان کنیم. حضرت فرمود: نظر تو درست است و دستور فرمود: لشکر مطابق با پیشنهاد او عمل کنند.^۶

در جنگ احد باز با اصحاب به مشورت پرداخت و علی رغم نظر خود به نظر

۱. مغازی، ص ۳۴۷.

۲. «منهم الذین یوذون النبی و یقولون هو اذن، قل اذن خیر لکم یومن بالله و یومن للمومنین» [توبه / ۶۱].

۳. سیرت رسول الله، ج ۲، ص ۵۳۶.

۴. السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۴۷.

۵. مغازی، ص ۷۰۶.

۶. السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۳۲.

اکثریت عمل نمود.^۱ در جریان جنگ خندق، علی رغم توافق با قبیله‌ی بنی غطفان مبنی بر این که یک سوم محصول مدینه به آنها داده شود تا آنها قریش را تنها بگذارند، قبل از امضای توافقنامه، بارؤسای اوس و خزرج به مشورت پرداخت و چون آنها حاضر به پذیرش آن نشدند، حضرت فرمود: خود دانید.^۲ «ابو هریره» می‌گوید: من هیچ‌کس را ندیده‌ام که به اندازه‌ی رسول خدا با یاران خود مشورت کند.^۳

در ابتدای جنگ خیبر، «حباب بن منذر بن جموع» به حضور پیامبر ﷺ رفت و گفت: شما نزدیک به حصار، میان نخلستان و زمین‌های مرطوب فرود آمده‌اید و هیچ قومی آزمندتر و تجاوزگرتر از مردم قلعه‌ی «نظاه» نیستند و آنها اکنون بر ما مشرف هستند و بیشتر در تیررس قرار می‌گیریم. آنها ممکن است شبانگاه در پناه نخلستان پنهان شوند. پس از این سرزمین بکوچید و ریگستان را در میان خود و ایشان قرار دهید تا تیرهای ایشان به ما نرسد. پیامبر ﷺ «محمد بن مسلمه» را احضار کرد تا جایی دورتر از حصارهای آنها و بدور از دستبرد و شیبخون آنها در نظر بگیرد.^۴

موضوع دیگری که در فعالیت‌های شخصی و نظامی رسول خدا حایز اهمیت است توجه ایشان به نظم بود.^۵ حضرت کارهای خود را مثل لباس پوشیدن و حرکت کردن را از سمت راست انجام می‌داد.^۶ حضرت قبل از هر جنگ، نیروها را به صورت منظم به صف می‌کرد و آنها را که جلو یا عقب صف ایستاده بودند با اشاره‌ی چوبی که در دست داشتند منظم می‌ساخت و آن‌گاه نیروها را سازماندهی می‌کرد.

هنگامی که مسلمانان به حصار «ناعم» در «نظاه» رسیدند، حضرت اصحاب را مرتب و به صف کرد و فرمان داد که تا دستور نرسیده جنگ را شروع نکنند. در این

۱. سیرت رسول الله، ج ۲، صص ۶۴۸ - ۶۴۹.

۲. السیرة النبویة، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳. مغازی، ص ۴۴۰.

۴. همان، ص ۴۹۰ - ۴۸۹.

۵. ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۳۶۶.

۶. همان، ج ۱، ص ۳۷۰.

هنگام، مردی از قبیله‌ی «اشجع» به یک یهودی حمله کرد و آن یهودی که «مرحب» نام داشت کشته شد. مردم گفتند: ای پیامبر! آن مرد شهید محسوب می‌شود؟ حضرت فرمود: آیا پس از این که من از جنگ منع کرده بودم کشته شد؟ گفتند: آری. پیامبر ﷺ فرمود: جارچی جار بزند که هر کس از دستور سرپیچی کرده بهشت بر او روا نخواهد بود.^۱

ایشان برای نگهبانی هم نوبت مشخص می‌کرد. پیامبر اکرم ﷺ در هفت شبانه‌روزی که در «رجیع» بودند برای پاسداری و نگهبانی شبانه میان اصحاب خود نوبت قرار داد.^۲ «ام سلمه» نقل می‌کند که من در جنگ خندق در تمام مدت اقامت حضرت همراه ایشان بودم و در یک شب با آن که سرمای سختی بود، پیامبر ﷺ برخاست و مدتی نماز خواند و از خیمه‌ی خود بیرون رفت و دیده‌بانی کرد.^۳

گاهی کسی نبود که از منطقه‌ای حفاظت کند و او خود شخصاً آن را انجام می‌داد. عایشه می‌گوید: در یکی از شب‌ها که در کنار خندق بودیم، پیامبر ﷺ مرتباً از شکافی که در کنار خندق ایجاد شده بود رفت و آمد می‌کرد و از آن نگهبانی می‌فرمود، تا این که سرما ایشان را اذیت کرد. من آن حضرت را گرم کردم و دوباره برای حراست از همان شکاف بیرون رفت و گفت: می‌ترسم که دشمن از این شکاف نفوذ کند. در همین موقع، صدای سلاح و برخورد آهن را شنیدم. پیامبر ﷺ فرمود: کیست؟ گفت: منم، سعد بن ابی وقاص. فرمود: از این شکاف مواظبت کن، و سپس پیامبر ﷺ خوابید.^۴

ویژگی دیگر حضرت، اهمیت دادن به تجهیزات و تسلیحات نظامی و کسب اطلاعات از دشمن بود. روز جنگ خیبر، بر تن پیامبر ﷺ دو زره بود و روپوش و کلاه خود داشت و بر اسبی به نام ظرب (سنگ برآمده) سوار بود و نیزه و سپر در دست داشت.^۵

۱. مغازی، صص ۴۹۳ - ۴۹۴.

۲. همان، ص ۴۹۲.

۳. همان، ص ۳۴۸.

۴. همان، صص ۳۴۷ - ۳۴۸.

۵. همان، ص ۴۷۹.

ایشان قبل از شروع هر عملیات نظامی نیروی بسیاری را صرف کسب خبر می‌کردند. این اطلاعات غالباً برای تصمیم‌گیری‌های نظامی مورد استفاده قرار می‌گرفت و اگر موجب تضعیف روحیه‌ی مجاهدان می‌شد، مخفی می‌ماند. پیامبر ﷺ «حباب بن مُنذر» را برای کسب خبر و ارزیابی دشمن میان قریش فرستاد و به او امر فرمود: پس از بازگشت، اخبار خود را جز نزد من، در خلوت، با کسی بازگو مکن؛ اگر هم دیگران از تو پرسیدند، بگو دشمن را اندک دیدم.^۱

یکی از موارد دروغ مصلحت‌آمیز، دروغ در زمان جنگ است، زیرا که گفتن هر راستی در جریان جنگ ممکن است باعث ریخته شدن خون‌های بسیار شود یا موفقیت را به تأخیر بیندازد. عبدالله بن انیس در مورد سربیه‌ی خود می‌گوید: از رسول خدا تقاضا کردم که هر چه لازم شد در جریان این جنگ بگویم اشکالی ندارد؟ حضرت فرمود: آنچه لازم شد و هر چه دلت می‌خواهد بگو.^۲

گروهی از قبیله‌ی «خزاعه» به نام «بنی المصطلق» همراه اقوام و هم‌پیمانانشان، سلاح و تجهیزات فراهم کرده و قصد جنگ و حمله به مدینه را داشتند. پیامبر برای کسب خبر، «بریده بن حصب» را روانه فرمود. بریده از پیامبر ﷺ اجازه گرفت تا برای کسب اعتماد آنان و دریافت اخبار و جزئیات اعمالشان هر چه که لازم باشد، حتی برخلاف اعتقاداتش، بگوید، حضرت به او این اجازه را دادند.^۳

جنايات جنگی در جنگ‌های گذشته معمولاً انجام می‌گرفت و هیچ‌کس نبود که به آن رسیدگی کند. بی‌گناهان بسیاری قربانی خشم جریان جنگ بودند. رسول خدا برای جلوگیری از این نوع فجایع جنگی، قبل از جنگ به نیروهای خود در این زمینه سفارش‌های اخلاقی می‌فرمود. پس از پیروزی در «غزوه‌ی حنین» پیامبر ﷺ «طفیل بن عمرو» را به سوی طایف فرستادند تا بتکده‌ی آن دیار را ویران سازد. قبل از حرکت به او چنین توصیه کردند: به مردم سلام برسان، به قوم خود کمک کن، غذا ببخش؛ و از خداوند حیا کن، همان‌گونه که هر کس از بستگان

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. همان، صص ۴۰۲ - ۴۰۳.

۳. همان، ص ۳۰۱.

محترم خویش حیا می‌کند؛ و هرگاه کردار زشتی انجام دادی، بانیکی جبران کن.^۱ سفارش حضرت به «عبدالرحمن بن عوف» در سریه‌ی «دُومَة الجَنْدَل» چنین بود که: به نام خدا به جهاد برو و فقط در راه خدا با کافران جنگ کن. مکر و فریب نکن، هیچ کودکی را نکش.^۲ پیامبر ﷺ درباره‌ی اجساد کشتگان دشمن در نبرد بدر، دستور داد که آنان را دفن کنند.^۳

در بین اعراب معمول بود که اگر به دشمن دست پیدا می‌کردند از هیچ وحشی‌گری فروگذار نمی‌کردند. اعضای بدن آنها را قطعه قطعه می‌کردند، بخشی را به یادگار می‌بردند و دست و پای آنها را می‌بریدند و بر چشمشان میل می‌کشیدند. اسلام این اعمال را منع کرد. پیامبر ﷺ هرگاه گروهی را به سریه‌ای می‌فرستاد آنها را از مثله کردن منع می‌فرمود. هیچ‌گاه نگفت چشمی را میل بکشند و هرگز بر قطع دست و پای امر نفرمود.^۴

«عمر بن الخطاب» پس از اسیر شدن «شَهِیل بن عمرو» به پیامبر ﷺ گفت: فرمان دهید تا دندان‌های پیشین و زبان او را درآورند، تا دیگر هرگز نتواند علیه شما همچون گذشته، ایراد خطبه کند. پیامبر ﷺ فرمود: من هرگز او را مثله نمی‌کنم و از پیامبر خدا نخواه تا چنین فرمانی بدهد.^۵

مهر و عطوفت پیامبر ﷺ مشمول حال اسیران جنگی نیز می‌شد. پس از گرفتن اسیر، کسی حق کشتن آنان را نداشت، مگر این‌که او گناهی دیگر مرتکب شده باشد و حکم اعدام برای او صادر شود. در راه بردن اُسرا به مدینه «شَهِیل بن عمرو» گریخت. پیامبر ﷺ دستور دادند در صورتی که کسی او را پیدا کرد وی را به قتل برساند. اتفاقاً خود حضرت او را یافتند، دستانش را بستند و همراه خود به مدینه بردند ولی او را نکشتند.^۶

«ابو العاص بن ربیع» که اسیری از قریش بود، ذکر می‌کند که پیامبر ﷺ به

۱. همان، ص ۷۰۳.

۲. همان، ص ۲۲۴.

۳. همان، ص ۸۳.

۴. همان، ص ۴۳۲.

۵. همان، ص ۷۹.

۶. همان، ص ۸۷.

مسلمانان سفارش رفتاری نیک با اُسرا کرده بود؛ هر گاه که آنان غذا می خوردند نان را که بسیار کم بود به ما اختصاص می دادند و خود خرما می خوردند، انصار ما را سواره می بردند و خود پیاده راه می پیمودند.^۱

پس از پیروزی مسلمانان بر «بنی المصطلق» پیامبر اکرم ﷺ دستور فرمود با اسیران با نرمی و ملایمت رفتار شود. مردان را در گوشه‌ای و زنان و کودکان را در گوشه‌ی دیگر جمع کردند و افرادی را برای مراقبت و نگهداری از آنان تعیین فرمود.^۲

پس از آن که محاصره‌ی بنی ثقیف در حصارهایشان طولانی شد، پیامبر فرمودند: هر برده‌ای از حصار بیرون آید و به ما بپیوندد آزاد است. حدود ۲۰ مرد از حصار خارج شدند و به سوی مسلمانان آمدند. چندین نفر از آنها بعداً مسلمان شدند که پیامبر خود، بهای آزادی آنها را پرداخت و هر یک از آنان را به مسلمانی سپرد تا عهده‌دار هزینه‌ی او شود. پس از پیروزی مسلمانان بر بنی ثقیف و اسلام آوردن آنها، ایشان خواستار برگرداندن بردگانشان به آنها شدند، اما پیامبر ﷺ فرمود: اینها آزادشدگان خدایند و هیچ کس را بر آنها تسلطی نیست.^۳

هنگامی که رسول خدا ﷺ به محل نگهداری اسیران «هوازن» در «جِعِرانه» رسید، به «بُسر بن سُفیان» دستور داد به مکه برود و برای اسیران جامه تهیه کند. سپس حضرت امر فرمود: پس از آن هیچ یک از اسیران بدون لباس نباشد و همه‌ی اسیران را جامه بپوشانند.^۴

پس از آن که مسلمانان بر قبیله‌ی «هوازن» چیره شدند و زنان و کودکان آنها را به اسارت گرفتند، نمایندگان «هوازن» برای گفتگو به منظور آزادی اسیرانشان نزد پیامبر ﷺ رسیدند. پیامبر ﷺ فرمود: من مدت‌ها منتظر شما بودم و گمان کردم که دیگر نخواهید آمد، لذا غنایم تقسیم شده و سهم افراد را داده‌ام. از آن جا که دایه‌ی پیامبر در کودکی از این قبیله بود و حضرت در بین افراد این قوم کودکی خود را

۱. همان، ص ۸۸.

۲. همان، ص ۳۰۵.

۳. همان، ص ۷۰۹.

۴. همان، ص ۷۱۸.

سپری کرده بود، بسیاری از افراد آن، برادران و خواهران و اقوام رضاعی او می‌شدند، که در کودکی عهده‌دار سرپرستیش بودند، به همین دلیل، نمایندگان، طلب لطف و محبت از پیامبر در قبال اهل و عشیره‌ی رضاعی‌اش کردند. پیامبر ﷺ به نمایندگان فرمود: آیا زنان و فرزندان‌تان در نظر شما دوست‌دوستی‌ترند یا اموالتان؟ گفتند: ای رسول خدا! تو ما را در میان زن و فرزند و اموال مختار و مخیر فرمودی، زنان و فرزندانمان را برمی‌گزینیم. آنها را به ما برگردان، که هیچ چیز را با زن و فرزند خود معادل نمی‌دانیم. پیامبر به آنان فرمود: آنچه در سهم من و فرزندان عبدالمطلب قرار گرفته است متعلق به شما خواهد بود، هنگام نماز ظهر، خطاب به مردم مرا واسطه‌ی خواسته‌ی خود کنید. آنها، چنین کردند. مهاجران گفتند: آنچه از آن ماست اختیاریش به دست رسول خداست و انصار و بسیاری گروه‌های دیگر سهم خود را بخشیدند، برخی آنچه را برداشت کرده بودند، پس ندادند. پیامبر ﷺ در خطبه‌ای خطاب به مردم فرمود: هر کسی از مسلمانان، کسی از این قوم را دارد، در صورتی که مایل باشد، رهایش کند؛ به هر کس هم میل نداشته باشد و حق خود را بخواهد در قبال هر اسیر شش شتر از اولین غنایمی که نصیب مسلمانان شود، پرداخت خواهد شد.^۱

در خبری دیگر آمده است که بسیاری از صحابه، انصار، مهاجران و مسلمانان با وجود تمایل و علاقه نسبت به کنیزان و غلامانی که به غنیمت گرفته بودند، بدون بهانه‌جویی و تعلل [چون متوجه شدند که افراد این قوم نسبت رضاعی با رسول خدا ﷺ دارند]، و بدون دریافت فدیة یا عطایی، آنها را آزاد کردند که به قبیله‌ی خود بازگردند.^۲

«نَبَّاش بن قیس»، که از اسیران «بنی قریظه» بود، با کسی که او را آورد درگیر شد. آن شخص هم با مشت به بینی «نَبَّاش» زد و آن را خونی ساخت. پیامبر اکرم آن مسلمان را توبیخ کرد و فرمود: چرا نسبت به او چنین کردی؟ گفت: با من درگیر

۱. همان، ص ۷۲۵.

۲. همان، ص ۷۲۴.

شد و می خواست بگریزد، من هم او را زدم. نباش گفت: به تورات سوگند که دروغ می گوید. اگر مرا هم آزاد می کرد من از آمدن به جایی که همه ی قوم بودند تأخیر نمی کردم. پیامبر ﷺ فرمود: با اسیران خوش رفتاری کنید و به آنها آب دهید و سیرایشان کنید تا خنک شوند.^۱

رسول خدا با آزار روحی اسیران به شدت مخالف بود. «صفیه» که قبلاً همسر «کنانه بن ابی الحقیق» بود اسیر شد و پیامبر ﷺ او را همراه بلال به محلی فرستاد. بلال او و دختر عمویش را از کشتارگاه عبور داد. دختر عموی صفیه فریادی دردآور کشید و پیامبر ﷺ از این کار بلال ناراحت شده و فرمود: مگر رحم از تو رفته است؟ دخترک کم سن و سالی را از میان کشتگان عبور می دهی. بلال گفت: نمی دانستم که این کار را خوش ندارید و دوست داشتم کشتارگاه خویشاوندان خود را ببینند.^۲

پیامبر ﷺ از کنار زن آبستنی عبور کرد که وضع حمل او نزدیک بود، پرسید: این زن در سهم چه کسی است؟ گفتند: سهم فلانی. فرمود: فرزندی که در شکم این زن است فرزند او نیست و از او ارث نمی برد. چگونه این کودک را به بردگی می گیرد، در حالی که جلوی چشمش می دود و بازی می کند. من این مرد را نفرین می کنم؛ لعنت و نفرینی که در گورش هم همراهش خواهد بود.^۳

مدیریت قضائی اخلاق مدار

در بین اعراب قبل از اسلام، قتل و خونریزی بسیار بود و به دنبال یک قتل، انتقام جویی از تکالیف مهم قبیله به حساب می آمد و بسیاری بر این باور بودند که خون را تنها باید با خون شست و در صورت توان به جای یک نفر گاه چندین نفر را به قتل می رساندند. با این حال، اسلام سعی کرد در این دیدگاه تعدیل حاصل کند و نر می را به جای خشونت بنشانند. قانون قصاص را که تنها مقابله به مثل است را جانشین کشتار قرار داد و در عین حال، افراد را به بخشش و گرفتن دیه تشویق

۱. همان، صص ۳۸۸ - ۳۸۹.

۲. همان، ص ۵۱۴.

۳. همان، ص ۵۲۱.

کرد و در قبال آن به آنان وعده‌ی بهشت و بخشش گناهان داد.^۱

«مَحَلَّم بن جَثَمَه» در زمان ظهور اسلام «عامر بن أَصْبَط» را به خاطر کینه‌های جاهلیتی که نسبت به او داشت، کشته بود. «عُیَیْنَه بن حِصْن» پس از بازگشت سپاه اسلام از غزوه‌ی «حُئَیْن» در حضور پیامبر به خون‌خواهی «عامر» برخاست. پیامبر ﷺ فرمود: حاضری خون‌بها بگیری؟ «عیینه» از پذیرفتن خون‌بها خودداری نمود و جنجال به پا کرد. مردم خواستار قصاص «مَحَلَّم» شدند و به پیامبر ﷺ گفتند: در صورتی که دوست داری از قاتلان خون‌بها بگیری این کار را از فردا شروع کن. رسول خدا، دست‌های خود را بلند کرد و فرمود: دیه و خون‌بها را بپذیرید. پنجاه شتر اکنون می‌دهیم و پنجاه شتر هم پس از رسیدن به مدینه خواهیم داد. آنها نپذیرفتند. رسول خدا آن قدر بر موضع خود پافشاری کرد تا بالاخره آنها پذیرفتند که خونریزی نکنند. با این حال، قاتل، خود را برای قصاص آماده کرده بود. او نزد پیامبر آمد و طلب استغفار کرد. حضرت او را به خاطر عمل زشت و نابخشودنی‌اش سرزنش کرد و سه بار فرمود: خدایا، مَحَلَّم را نیامرزش. سپس به او گفت: برخیز. «مَحَلَّم» گریان و شرمگین رفت. حاضران در این واقعه، می‌گویند که شاهد طلب استغفار پنهانی رسول خدا ﷺ برای مَحَلَّم بوده‌اند، اما در حضور مردم و خودش او را شماتت کرد، تا قبح قتل نفس در بین مردم از میان نرود.^۲

پیامبر ﷺ پس از رسوایی شخصی که یکی از غنایم را پنهان کرده بود، مجازاتش را دادند. کسی از دوستان او، از حضرت رسول ﷺ سه بار برای او طلب بخشش کرد؛ پیامبر ﷺ فرمود: درباره‌ی مجرمان بخشش و یا تخفیف جزا از من نخواهید.^۳

«حارث بن سوید» در جنگ احد، مسلمان دیگری به نام «مجدار بن زیاد» را به

۱. «و کتبت علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالین و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروه قصاص فمن تصدق به، فهو کفارة له، و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون» [مائده / ۴۵]، «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتل، الحر بالحر و العبد بالعبد، و الاثنی بالاثنی، فمن عفی له من اخیه شیئ فاتباع بالمعروف و ادای الیه باحسن ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم، و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون» [بقره / ۱۷۸ - ۱۷۹].

۲. مغازی، ص ۷۰۱.

۳. همان، ص ۷۶.

انتقام خون‌خواهی پدرش، که قبل از اسلام، در جریان اختلافات قومی «اوس» و «خزرج» کشته بود، غافلگیرانه کشت! پیامبر ﷺ فرمان به دستگیری او دادند. او اظهار پشیمانی بسیار کرد و گفت: شیطان بر من تسلط یافت و مغلوب هوای نفس و عقاید جاهلی خود شدم، توبه خواهم کرد و شصت فقیر را اطعام می‌کنم، خون‌بها پرداخت کرده و دو ماه پیایی روزه می‌گیرم. اما رسول خدا ﷺ او را مستحق بخشش ندانست و فرمان به قصاصش داد، تا جبران عمل ناجوانمردانه‌اش شده باشد.^۱

«هیت» و «ماتع» غلامانی بودند که در خانه‌های پیامبر و خانواده‌ی عبدالمطلب رفت و آمد داشتند. پس از اطلاع پیامبر از هوس آلود بودن نگاه و فکر آنان نسبت به زنان، حضرت آنها را به چراگاه‌های اختصاصی حیوانات تبعید نمود، ولی به آنها اجازه داد که هفته‌ای یکبار برای رفع نیازمندی‌هایشان به بازار مدینه بیایند و باز گردند.^۲

مدیریت اخلاقی سیاست

خلق عظیم پیامبر ﷺ در سیاست او هم انعکاس داشت. مدیریت و قدرت سیاسی برای رسول خدا نه یک هدف، بلکه تنها وسیله‌ای برای تقرّب به خدای متعال در معیشت اخروی بود. پیامبر ﷺ در «ذی طوی» در بین مسلمانان ایستاد و سر خود را به علامت فروتنی برای خداوند متعال چنان پایین انداخت که محاسن حضرت بآلبه‌ی زین مماس و یا نزدیک به آن بود. رسول خدا ﷺ سپاس فتح مکه و کثرت مسلمانان را به جا آورد و سپس فرمود: العیش عیش الاخرة (زندگی یعنی زندگی آن جهان).^۳

رسول خدا پس از فتح مکه بر سر در کعبه ایستاد و عفو عمومی اعلام کرد. او رو به اشراف قریش کرده، فرمود: حال چه می‌گویید؟ گفتند: خیر و نیکی، تو برادر و برادرزاده‌ی ما هستی که اکنون به قدرت رسیده‌ای. رسول خدا فرمود: اما من

۱. همان، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۷۱۱.

۳. همان، ص ۶۳۰.

همان را می‌گوییم که برادرم یوسف به برادرانش گفت: امروز بر شما ملامتی نیست. خدا شما را پیامرزد که ارحم الراحمین است.^۱

حضرت مسؤولیت‌ها را بر اساس لیاقت و شایستگی آنان توزیع می‌فرمود. رسول خدا جز مسأله‌ی پرده‌داری، کلیدداری کعبه و سقایت حاجیان، از مقامات و مناصب گذشته چیزی را به رسمیت نشناخت.^۲

عثمان بن طلحه، کلیددار سابق کعبه، کلید را نزد پیامبر ﷺ آورد و آن را به حضرت داد. عباس بن عبدالمطلب که موقعیت را مناسب می‌دید دست خود را دراز کرد و گفت: ای رسول خدا! منصب کلیدداری و سقایت را به ما بدهید. پیامبر ﷺ فرمود: کاری را به شما و امی‌گذارم که متحمل هزینه شوید نه این‌که از آن پول در بیاورید. حضرت کلید کعبه را به خود عثمان برگردانید و فرمود: همچنان مثل گذشته متصدی این امر باشید. او منصب سقایت را به عباس داد، عباس سالانه برای تأمین آب حجاج هزینه‌ی بسیاری متحمل می‌شد.^۳

پیامبر ﷺ هیچ‌گاه از قدرت خود سوء استفاده نکرد، بلکه خود را چون عضوی از جامعه‌ی اسلامی می‌دید. زمانی که پیامبر مشغول مرتب کردن صفوف مسلمانان برای جنگ بدر بود، با چوبی به «سواد بن عزیزه» زد و به او فرمود: ای سواد! در صف و ردیف بایست. سواد اعتراض کرد که ضربه‌ی چوب او را آزرده است و پیامبر را قصاص خواهد کرد. پیامبر شکم خود را برهنه کرد و فرمود: قصاصم کن. سواد پیامبر را در آغوش کشید و بر روی حضرت بوسه می‌زد. پیامبر علت کار او را پرسید. سواد گفت: حال که برای جنگ در راه خدا می‌رویم، ترسیدم کشته شوم و دیگر شما را نبینم، خواستم آخرین عهدم با رسول خدا، در آغوش گرفتنش باشد.^۴

در راه «جِعْرَانَه» «ابوژهم غفاری» شترش به پهلوی شتر پیامبر ﷺ برخورد کرد و کف کفش‌های خشن او پای حضرت را آزرده. پیامبر فرمود: پایم را به درد

۱. همان، صص ۶۳۹ - ۶۴۰ [با تقدیم و تأخیر].

۲. همان، ص ۶۳۹.

۳. همان، صص ۶۱۴ و ۶۳۷.

۴. همان، ص ۴۲.

آوردی، پایت را کنار بکش، و با تازیانه به پای او زد. «ابورهم» از این واقعه بسیار ناراحت و شرمسار بود، از پیامبر دوری می‌کرد و منتظر عقوبت این عملش بود. پیامبر او را احضار فرمود و گفت: تو با پای خود، پایم را صدمه زدی و من با تازیانه به تو زدم. اکنون این گوسفند را به جای آن ضربه‌ی تازیانه به تو می‌بخشم. [«ابورهم» نقل می‌کند که: خرسندی رسول خدا از من، برای من از دنیا و هر چه در آن است خوشتر بود.]^۱

رسول خدا ریاست خود را بهانه‌ای برای کناره‌گیری از سختی‌ها نمی‌دید. مسلمانان در جنگ احزاب به امر دشوار کردن خندق مجبور شدند. پیامبر ﷺ همراه ایشان در خندق کار می‌کرد. مسلمانان از یهودیان «بنی قریظه» مقداری زنبیل و بیل و تیشه امانت گرفته بودند. پیامبر ﷺ حفر هر بخش را به گروهی واگذار کرده بود. «مروان بن ابی سعید» نقل کرده که پیامبر ﷺ در آن روز با زنبیل خاک حمل می‌کرد و مسلمانان رجز می‌خواندند و پیامبر ﷺ نیز این بیت را:

هذا الجمال لا جمال خيبر هذا ابرر ربنا و اطهر^۲

حضرت گاهی با کلنگ و گاهی با بیل خاک را کنار می‌زد و گاه با زنبیل خاک حمل می‌کرد. روزی پیامبر ﷺ از فرط خستگی به لبه‌ی چپ خندق به سنگی تکیه داد و خوابش برد. یکی از مسلمانان نزدیک ایشان شد. حضرت بیدار شد و کلنگ را برداشت و باز شروع به ضربه زدن کرد و این شعر را می‌خواند: خدایا، زندگی واقعی زندگی آخرت است، انصار و مهاجر را بیامرز.^۳

پس از فتح مکه، پیامبر برای مقابله با قبیله‌ی «هوازن» که قصد طغیان و جنگ با مسلمانان را داشتند، با سپاهیان خود آماده‌ی جنگ شد. حضرت از «صفوان بن امیه» صد زره به عنوان قرض، مطالبه کرد. صفوان گفت: چون بر ما مسلط شده‌ای آن را از من طلب می‌کنی یا به میل و رغبت از من درخواست می‌کنید؟ پیامبر فرمود: به عنوان قرض با ضمانت آن را طلب می‌کنم.^۴

۱. همان، ص ۷۱۵.

۲. همان، صص ۳۳۳ - ۳۳۴.

۳. همان، صص ۳۳۹ - ۳۴۰.

۴. همان، ص ۶۸۰.

رسول خدا نه با دوست و نه با دشمن مکر و فریبی نداشت و نسبت به بدترین دشمن خود نیز به عهد خود وفا می کرد. این چیزی بود که دشمن نیز به آن اعتراف داشت. قبل از ورود پیامبر ﷺ به مکه، جمعی از قریش با پیامبر ﷺ ملاقات کردند و گفتند: ای محمد! به خدا سوگند، هیچ گاه نه در دوران کوچکی و نه بزرگی معروف به غدر و مکر نبودی! چه شده است که با اسلحه به حرم الهی و قوم خود وارد می شوی؟ در حالی که شرط کرده بودی با سلاح مسافر و شمشیرهای غلاف کرده وارد شوی. پیامبر ﷺ فرمود حال نیز چنین است و ما وارد مکه نخواهیم شد مگر به همان طریق.^۱

پس از انجام عمره ی سه روزه در مکه، صبح روز چهارم در حالی که پیامبر ﷺ در مجلس انصار نشسته بود و «سعد بن عباد» با حضرت سخن می گفت، «سهیل بن عمرو» و «حویطب بن عبدالعزی» آمدند و گفتند: مهلت تو به سر رسیده است، تو را به خدا و عهده ی که میان ما و تو است سوگند می دهیم، از سرزمین ما بیرون بروی. «سعد بن عباد» از درستی سخن آن دو نفر ناراحت شد و به سهیل گفت: این سرزمین نه از تو و نه مال پدر توست، به خدا سوگند که پیامبر ﷺ از جای خود حرکت نخواهند کرد مگر به میل خودش. رسول خدا ﷺ لبخندی زد و به «سعد بن عباد» فرمود: مردمی را که به دیدن ما آمده اند آزرده نکن. پیامبر ﷺ به «ابو رافع» دستور دادند: امشب هیچ یک از مسلمانان نباید در مکه بماند.^۲

پرتال جامع علوم انسانی

مدیریت اخلاقی فرهنگ و تربیت

در جامعه ی عرب قبل از اسلام، هر کس تنها دغدغه ی منافع شخصی خود را داشت و چون سرنوشت افراد با قبیله ی آنها گره خورده بود، نهایتاً منافع قوم و قبیله هم مورد توجه قرار می گرفت. اخلاق و تربیت و انسانیت اگر هم مطرح می شد در محدوده ی همان چارچوب محدود قبیله ای معنا می شد. تربیت این جامعه به طوری که بتواند دغدغه ی بشریت و انسانیت را برای رضای خدا پیدا

۱. همان، ص ۵۶۰.

۲. همان، ص ۵۶۴.

کند، انرژی و هزینه‌ی بسیاری را طلب می‌کرد. پیامبر ﷺ تمام تلاش خود را صرف این کرد تا اعراب را از این پوسته‌ی تنگ بیرون آورد و آدمیان را با اخلاق انسانی، فارغ از منافع شخصی و قوم و قبیله‌ای، آشنا کند. این تلاش در عین دشواری بسیار موفق بود و نتیجه‌ی آن تربیت انسان‌های وارسته‌ای شد که در حد خود اعجاب انگیز شدند. تمام فعالیت‌های رسول خدا برای فراهم کردن زمینه برای همین هدف والای او، یعنی تربیت اخلاقی و الهی انسان‌ها بود. رسول خدا ﷺ که خود سمبل اخلاق بود به طور طبیعی الگوی تربیت اخلاقی مردم هم محسوب می‌شد. علاوه بر این، حضرت در رویارویی با حوادث مختلف راهکارها و رهنمودهای تربیتی را به آنان ارائه می‌داد.

اولین اقدام رسول خدا پس از حضور در شهر مدینه، تثبیت و نهادینه‌سازی اندیشه‌ی توحیدی بود. نتیجه‌ی اخلاقی این اعتقاد این بود که برتری‌های معمول ناشی از سن، جنس، سرمایه، قدرت، نژاد و قبیله که غالباً در طول تاریخ منشأ تبعیض و اجحاف و ظلم بوده است رنگ می‌بازد و افراد در برابر خداوند همچون دندانه‌های شانه برابر قرار می‌گیرند و در پناه آن زمینه‌ی بروز اجحاف و ظلم در جامعه ریشه‌کن می‌شود. حضرت بلافاصله پس از استقرار در هر منطقه، در صدد زدودن این مظاهر شرک بود. پیامبر ﷺ پس از فتح مکه، فرمود: هیچ شخصی نباید در خانه‌ی خود بتی داشته باشد و صاحب بت باید آن را بشکند و نابود سازد. به دنبال موفقیت این رسالت در مدینه و پس از پیروزی بر مکه، حضرت همین رویه را در مکه اعمال کرد. پیامبر ﷺ در حالی که بالای سر هبل ایستاده بودند فرمان دادند تا بت‌ها را در هم شکنند. «زبیر بن عوام» رو به «ابوسفیان بن حرب» کرد و گفت: ای ابوسفیان! بت هبل در هم شکسته شد و تو در جنگ احد بر آن مغرور بودی. ابوسفیان گفت: از این مطلب دست بردار. من می‌دانم اگر خدای دیگری همراه خدای محمد بود وضع دیگری پیش می‌آمد.^۱

هیچ‌یک از مردان قریش نبود که در خانه‌ی خود بت نداشته باشد. در پی این دستور، مسلمانان شروع به شکستن بت‌ها کردند.^۲ حضرت افراد و سپاهیان اسلام

۱. همان، صص ۶۳۶-۶۳۷.

۲. همان، ص ۶۶۵.

را به مناطق مختلف می فرستادند تا پیام اسلام را به همه‌ی قبایل برسانند. اولین فرمان ایشان نابود کردن بت‌ها و نشانه‌های شرک بود. «خالد بن ولید» همراه سی تن به «عرنه» برای ویران کردن بت‌خانه‌ی «عزی» اعزام شد.^۱ «طُفَیل بن عمرو دوسی» برای ویران کردن بت «ذوالکفین»، بت قبیله‌ی عمرو بن حَمَمَه فرستاده شد.^۲ «سعد بن زید اشهلی» برای ویرانی بت «منات» گسیل شد و عمرو عاص برای ویرانی «سُواع» (بت قبیله هُذَیل) فرستاده شد.

رسول خدا پس از فتح مکه بر سردر کعبه ایستاد و مرگ فرهنگ خشونت‌بار و افتخارات غیر انسانی و ضد اخلاقی جاهلی را اعلام فرمود و مسلمانان را به اخلاق و عقلانیت اسلامی دعوت کرد. ایشان فرمود: «هر خون و مالی که بر عهده داشتید و همه‌ی افتخارات واهی جاهلی زیر پا نهاده شده و از میان رفته است. خداوند تکبر جاهلیت و افتخار به پدران را از بین برد. مسلمان برادر مسلمان است و همه‌ی مسلمانان برادرند. همه‌ی شما از خاک هستید و گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست. دور آنها مساوی نزدیک آنان است. نیرومند و ناتوان آنان در جنگ به طور یکسان غنیمت می‌برند. شرکت در جناح چپ یا راست جبهه، یعنی میسر و میمنه، در میزان برداشت غنایم تفاوت نمی‌آورد. خون مسلمانان محترم است و باید محفوظ بماند. باید مسلمانان در مقابل دشمن متحد و هماهنگ باشند. هیچ مسلمانی را در برابر کافر نباید کشت و هیچ صاحب پیمانی در زمان پیمان نباید کشته شود.»^۳

رسول خدا به شدت با خرافات مبارزه می‌فرمود و به خواسته‌های غیر موجه جاهلی و آنچه با اصل اسلام همخوانی نداشت، ترتیب اثر نمی‌داد. اعراب درخت سرسبز بزرگی به نام «ذات انواط» را مقدس می‌شمردند و آن را می‌پرستیدند. سالی یک بار کنار آن تجمع می‌کرده، برای آن قربانی می‌کردند و حجاج پیش از ورود به مکه ردای خود را به عنوان تبرک به آن می‌آویختند و سپس به مکه می‌رفتند. در مسیر غزوه‌ی «حنین» سپاه مسلمانان از کنار این درخت گذشتند.

۱. همان، ص ۶۶۸.

۲. همان، ص ۶۶۵.

۳. همان، صص ۶۳۹ - ۶۴۰.

گروهی، از پیامبر خواستند درختی همچون «ذات انواط» برای اسلام و مسلمانان تعیین کند. پیامبر به نشان ناراحتی از خواست آنان سه مرتبه تکبیر گفت و فرمود: قوم موسی هم با او چنین کردند.^۱ در «تبوک» پیامبر فرمان به باز کردن «اوتار» از قلاده‌ی شتران و اسبان داد. «اوتار» یا «خرمهره» را اعراب برای جلوگیری چشم‌زخم به گردن مرکب‌هایشان آویزان می‌کردند.^۲

دغدغی اصلی رسول خدا تسلیم شدن انسان‌ها به حقیقت بود، لذا برای تحقق آن هر بهایی را می‌پرداخت. رسول خدا کسی را برای پذیرش اسلام مجبور نمی‌کرد.^۳ پیامبر اسلام، چه در مکه و چه در مدینه، کسی را به اسلام مجبور نمی‌ساخت. در مدینه پیامبر ﷺ با وجود اقتدار، کسی را به دیانت مجبور نمی‌ساخت. برخی از مشرکین تا مدت‌ها در مدینه ایمان نیاوردند و همراه یهودیان مدینه پیامبر ﷺ و اصحاب او را آزرندند.^۴ قرآن نیز به این موضوع اشاره دارد.^۵ اسلام آوردن بعضی از افراد در جریان جنگ احد صورت گرفت.^۶ عده‌ای بعد از فتح حنین در سال نهم یا دهم ایمان آوردند. مشرکین در سال نهم با نزول سوره‌ی توبه تنها از انجام مراسم حج منع شدند.

در بین مسیر حدیبیه، پیامبر ﷺ در منطقه‌ی «روحاء» با گروه‌هایی از مردم بنی نهد برخورد کرد. حضرت آنها را به اسلام دعوت کردند، ولی آنان اسلام را نپذیرفتند. آنها مقداری شیر برای پیامبر ﷺ فرستادند که حضرت نپذیرفت و گفت: من هدیه‌ی مشرکان را نمی‌پذیرم. حضرت دستور فرمود تا آن شیر را از آنها بخرند.^۷ اگر کسی مسلمان می‌شد او بسیار مسرور می‌گشت. اسلام آوردن افراد موجب می‌شد تا کلیه‌ی جرم‌های آنان، هر چقدر هم سنگین باشد، مشمول عفو قرار گیرد.

۱. همان، ص ۶۸۱.

۲. المیرة النبویة، ج ۴، ص ۹۲.

۳. ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۳۵۹.

۴. واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۱۲۳.

۵. آل عمران / ۱۸۶.

۶. ابن هشام، سیره، ج ۲، ص ۷۲۳.

۷. مغازی، ص ۴۳۶.

«خالد بن ولید» که نقش اصلی را در شکست مسلمانان در جنگ احد داشت، نقل می‌کند: جامه‌های خوب خود را پوشیدم و برای رفتن نزد پیامبر ﷺ آماده شدم. برادرم مرا دید و گفت: عجله کن. به پیامبر ﷺ خبر داده‌اند که تو می‌خواهی مسلمان شوی و خوشحال شده است و منتظر تو است. وقتی از دور آن حضرت را دیدم، ایشان لبخند زدند و همچنان لبخند بر لب داشتند تا ایستادم و بر او با عنوان نبوت سلام دادم و آن حضرت با چهره ای گشاده پاسخ سلام مرا دادند. گفتم: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدایی. پیامبر ﷺ فرمود: من در تو عقل و درایتی سراخ داشتم و امیدوار بودم که همان تو را وادار به خیر و نیکی کند.^۱

«عمرو عاص» از حال و هوای اسلام آوردنش چنین نقل کرده است: با آن حضرت بیعت کردم، به شرط آن‌که گناهان گذشته‌ی من آمرزیده شود و به سراغ آن گناهان نروم. در اموری که پیش می‌آمد پیامبر ﷺ هیچ فرقی بین ما و هیچ‌یک از اصحاب خود نمی‌گذاشت.^۲ پیامبر ﷺ به تازه مسلمانان می‌گفت: من برای هرکسی از شما که از من پیروی کند همان را می‌خواهم که برای خود می‌پسندم، و به هر صورت، ما در حرام و غیر حرام همه از یکدیگریم، و سوگند به خدا، هرگز به شما دروغ نمی‌گویم و پروردگارتان شما را دوست می‌دارد.^۳

«فرات بن حیان» کسی بود که کاروان تجاری قریش را برای رسیدن به شام از بیراهه راهنمایی کرد تا کاروان به دست مسلمین نیفتد. هنگامی که مسلمانان بر آن کاروان چیره شدند، «فرات» را نزد پیامبر آوردند، در حالی که خطاکار و مستحق عقوبت بود. به او وعده دادند که اگر به اسلام ایمان بیاورد جانش محفوظ بماند. او مسلمان شد و کشته نشد.^۴ مقصود پیامبر ﷺ از کسب قدرت انتقام و خونریزی نبود.

پس از جنگ «غابه»، وقتی پیامبر ﷺ به مدینه رسید، همسر ابوذر در حالی که بر

۱. همان، ص ۵۷۱.

۲. همان، ص ۵۶۸.

۳. همان، ص ۵۷۲.

۴. همان، ص ۱۴۴.

ناقه‌ی «قصوای» آن حضرت سوار شده بود وارد مدینه شد. او به خدمت پیامبر ﷺ آمد و اخباری از دشمن را به اطلاع حضرت رساند و سپس گفت: ای رسول خدا! نذر کرده‌ام که اگر خداوند مرا به وسیله‌ی این ناقه نجات داد آن را بکشم و از کبد و کوهانش بخورم. پیامبر ﷺ فرمود: چه پاداش بدی برای این حیوان تعیین کرده‌ای. آیا پاداش آنچه به وسیله‌ی آن نجات یافته‌ای این است که او را بکشی؟! نذر در آنچه که مالک آن نیستی و معصیت خدا در آن باشد، صحیح نیست.^۱

حضرت با تازه مسلمانان مدارا می‌فرمود و سعی می‌کرد برای تمایل آنان به اسلام همه‌ی شرایط را فراهم سازد. «عبدالله ذوالبجادین» صدای بلندی داشت، هنگامی که مردم برای حرکت به سمت «تبوک» آماده می‌شدند، در مسجد می‌ایستاد و با صدای بلند قرآن می‌خواند. «عمر» به رسول خدا ﷺ اعتراض کرد که این مرد با صدای بلندش، مانع قرآن خواندن دیگران می‌شود. پیامبر ﷺ به عمر پاسخ داد: آزادش بگذار که او از سرزمین خود به قصد هجرت و یاری به سوی خدا و رسول خدا بیرون آمده است.^۲

عده‌ای از مشرکین قوم «ثقیف» نزد رسول خدا ﷺ در مسجد آمدند تا با ایشان برای آشنایی با اسلام گفتگو کنند. علی رغم توصیه به آنان، آنها به روش مشرکان سلام داده، گفتند: «روزت به خیر». در این زمان، حاضران در مسجد، خطاب به پیامبر ﷺ پرسیدند: آیا مشرکان می‌توانند وارد مسجد شوند؟ پیامبر با توجه به قصد آنان از هدایت، فرمود: اشکالی ندارد، زمین پاک را چیزی نجس نمی‌کند.^۳ نمایندگانی از «ثقیف» برای آشنایی با اسلام نزد پیامبر آمدند. حضرت دستور داد: سایبان‌هایی برای ایشان در مسجد برپا کنند تا از سوزش آفتاب مصون باشند. از آنها در خانه‌ای پذیرایی می‌شد. در این فرصت آنها شب‌ها تلاوت قرآن مسلمانان را می‌شنیدند و شاهد عبادت شبانه‌ی آنها بودند. هنگام نمازهای واجب، صفوف مستحکم مسلمانان را می‌دیدند، به خطبه‌های پیامبر ﷺ گوش می‌دادند.^۴

۱. همان، صص ۴۱۴ - ۴۱۵.

۲. همان، ص ۷۷۲.

۳. همان، ص ۷۳۳.

۴. همان، ص ۷۳۴.

هر چه که پیامبر ﷺ در زمینه‌سازی برای هدایت، اهل مسامحه و مدارا بودند، در حکم خدا، یعنی اجرای واجبات و ترک محرمات، هیچ‌گونه تخفیفی قایل نمی‌شدند.

نمایندگان «بنی ثقیف» از پیامبر پرسیدند: در صورت اسلام آوردن آنان، سرنوشت بت «لات» چه خواهد شد؟ حضرت فرمود: باید ویران شود. آنان تقاضا کردند پیامبر ﷺ تا سه سال از ویران کردن بت صرف نظر کند. پیامبر ﷺ نپذیرفت. آنان تقاضای دو سال کردند. پیامبر نپذیرفت. گفتند: یک سال. موافقت نفرمود. گفتند: یک ماه و پیامبر ﷺ نپذیرفت. آنان با وجودی که از واکنش عوام الناس می‌ترسیدند تسلیم شدند و اسلام آوردند. بنی ثقیف تقاضا کردند که پیامبر ﷺ آنان را از نماز گزاردن معاف کند، پیامبر ﷺ فرمود: دینی که در آن نماز نباشد، خیری ندارد. بالاخره آنها همه‌ی احکام و شرایع اسلام را پذیرفتند و بقیه‌ی ماه رمضان را که در آن بودند، روزه گرفتند. جالب این جاست که پیامبر اکرم ﷺ، «ابوسفیان» را مأمور نابود ساختن آن بت لات کرد. این کار دو اثر داشت: اولاً ابوسفیان تعلق خاطر دیرینه‌ی خود را نسبت به بت‌ها می‌شکست. ثانیاً این‌که به دلیل سابقه‌ی ابوسفیان و احترامی که نسبت به او قایل بودند، عوام مردم بنی ثقیف واکنش جدی در مقابل ابوسفیان از خود نشان نمی‌دادند.^۱

«شیبۀ بن عثمان» پس از پیروزی و فتح مکه، در حالی که منافق بود، همراه سپاه اسلام برای غزوه‌ی «حنین» به طرف قبیله‌ی «هوازن» راهی شد. قصد او این بود که در یک فرصت مناسب پیامبر را به انتقام خون عمو و پدرش، که در احد کشته شده بودند، به قتل برساند. در لحظه‌ای که «شیبه» فرصت و موقعیت حمله و ضربه بر پیامبر را یافت، پیامبر او را فراخواند و فرمود: ای «شیبه»! نزدیک من بیا. سپس دست خود را بر سینه‌ی او نهاد و فرمود: پروردگارا، شیطان را از او دور کن. شیبه منقلب شد. با جان و دل شیدا و فدایی پیامبری شد که از نیت او باخبر بود، اما او را مورد رحمت و عطوفت قرار داد. سپس حضرت به او فرمود: ای «شیبه»! با کافران بجنگ.^۲

۱. همان، ص ۷۳۶.

۲. همان، ص ۶۹۴.

در «لاغزوه غطفان» رسول خدا ﷺ از یاران خود فاصله گرفت. مردی به نام «دعثور» وقتی حضرت را بی پشتیبان دید قصد حمله و کشتن ایشان را کرد. شمشیر کشید، بر بالای سر پیامبر ایستاد و گفت: ای محمد! اکنون چه کسی حافظ جان تو در مقابل من است؟ پیامبر فرمودند: خداوند. «دعثور»، به لطف و مدد الهی، چنان از این صلابت، دلیری و اعتقاد پیامبر دچار رعب و وحشت شد که شمشیر از دستش افتاد. پیامبر، شمشیر او را برداشت و مسلط بر او گفت: حال، چه کسی تو را از من حفظ می‌کند؟ او گواهی به یکتایی خداوند و رسالت پیامبر داد. پیامبر شمشیرش را به او برگرداند. او در حالی که به ترک دشمنی با رسول خدا سوگند می‌خورد، به سوی قوم خود بازگشت و آنان را به اسلام دعوت کرد.^۱

شکیبایی پیامبر ﷺ نسبت به کسانی که دیر به باور می‌رسند قابل توجه است. در سریه‌ی نخله، یکی از کفار قریش به نام «حکم بن کيسان» که تصمیم به کشتن او داشتند، به دست مسلمین اسیر شد. هنگامی که او را نزد پیامبر ﷺ بردند، ایشان او را به اسلام دعوت فرمود و گفتگویی طولانی با او انجام داد. «عمر بن الخطاب» به حضرت اعتراض کرد: او را به دین دعوت می‌نمایید؟ اگر تا ابد هم با او صحبت شود او مسلمان نخواهد شد، اجازه دهید گردنش را بزنم تا به جایگاهش در جهنم برود. اما پیامبر ﷺ به این سخنان اعتنایی نفرمود و او را ارشاد می‌کرد تا اسلام آورد و مسلمانی معتقد شد و سرانجام در جنگ «بئر معونه» در راه دین خدا شهید شد. پیامبر ﷺ در مورد او فرمود: اگر از شما اطاعت کرده بودم و او را کشته بودم، همانا شقاوتمند از دنیا می‌رفت.^۲

رسول خدا در میزان ایمان افراد تجسس نمی‌کرد، زیرا راهی برای کشف باطن افراد وجود ندارد. آسامه نقل کرده است: بعد از این که «نهیك بن مرداس» را کشتم از این پیشامد در درون خود بسیار احساس ناراحتی می‌کردم و هیچ قدرتی حتی برای غذا خوردن نداشتم. وقتی به مدینه آمدم، پیامبر ﷺ مرا به آغوش گرفت و گفت: ای آسامه! اخبار جنگ را بگو! آسامه شروع به نقل اخبار کرد و موضوع

۱. همان، ص ۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۱.

کشتن نهیک بن مرداس را گفت. پیامبر ﷺ فرمود: ای اسامه! او را در حالی که «لا اله الا الله» گفته بود کشتی؟ اسامه شروع به بهانه تراشی کرد و گفت: این کلمه را برای نجات خود گفت. پیامبر ﷺ فرمود: مگر قلب او را شکافتی و فهمیدی که او راستگو یا دروغگوست؟ اسامه گفت: از این پس هرکس را که «لا اله الا الله» گوید نخواهم کشت. [اسامه می گفت: آرزو داشتم که تا آن روز مسلمان نشده بودم].^۱

به هنگام بازگشت پیامبر ﷺ و سپاه مسلمانان از «تبوک»، پیامبر به یاران خود فرمود: تا زمانی که اجازه نداده‌ام، کسی با افرادی که از شرکت در جهاد سرباز زده‌اند، صحبت و هم‌نشینی نکند. مسلمانان چنین کردند و این رفتار باعث شد تا متخلفان نزد رسول خدا به مسجد بیایند و بهانه تراشی کنند. اما پیامبر و مؤمنان همچنان از آنها روی بر می‌گرداندند. پس از مدتی، پیامبر ﷺ نسبت به آنها مهربانی کرد و آنان را بخشید و سوگندهای آنان بر بهانه‌هایشان را پذیرفت و نیت درونی ایشان را به خدا واگذار کرد. سه نفر از این گروه به نام‌های «هلال بن امیه»، «کعب بن مالک» و «مراوة بن ربیع» از بهانه تراشی امتناع ورزیدند. منافقان نزد این سه تن می‌آمدند و آنان را به گستاخی ترغیب می‌کردند. پس از مدتی، حضرت معاشرت با همه‌ی متخلفان، به جز این سه نفر را آزاد فرمود. مدتی گذشت و عرصه به آن سه نفر تنگ شد. آنها که از عمل خود جداً پشیمان شده بودند و بر شدت خلوص و تضرعشان افزوده شد، خداوند آیات ۱۱۷ - ۱۱۹ سوره‌ی توبه را در تأیید صداقت و ایمان آنان نازل فرمود. جامعه‌ی مسلمانان به آنها شادباش گفتند و پیامبر به گرمی آنها را به حضور پذیرفت. «کعب» به جبران این که آیه‌ای از قرآن کریم در شأن او نازل شده است از پیامبر ﷺ خواست که همه‌ی مال خود را در راه خدا و رسولش ببخشد. پیامبر فرمود: اگر اموالت را برای خودت نگه داری، برایت بهتر است. او گفت: تنها سهمم را از غنایم خبیر نگه می‌دارم و بقیه را می‌بخشم. پیامبر ﷺ موافقت نکرد. کعب گفت: نیمی از مالم را می‌دهم. پیامبر فرمود: نه. گفت: یک سوم. پیامبر موافقت فرمود. ایشان از هیجان معنوی پیش آمده سوء استفاده‌ی مادی نکرد، بلکه مطابق با انصاف با تصمیم او عمل کرد.^۲ واقعاً چه رفتاری با

۱. همان، صص ۵۵۲ - ۵۵۳.

۲. همان، صص ۷۷۹ - ۸۰۳.

متخلف را می توان جایگزین این شیوه‌ی تربیتی رسول الله دانست که علاوه بر تنبیه، چنین تزکیه و ارتقای روحی را باعث شود!

مدیریت اجتماعی اخلاق مدار

مهم ترین عامل تربیت جامعه‌ی اسلامی عملکرد شخصی خود پیامبر ﷺ بود. آنچه تحیر برانگیز است این است که هر چه بر قدرت رسول خدا افزوده می شد، رحمت و عطف و گذشت ایشان نیز افزایش می یافت. او با رفتار خود به مردم درس آزادگی، رحمت و مهربانی، مردم دوستی، عفو و گذشت، خوش خلقی و تواضع می داد.

مردم در مقابل پیامبر خدا احساس آزادی زیادی داشتند. «ابی لبابه بن عبد المنذر» در مورد خرما بُنی با یتیمی نزاع داشت. پیامبر ﷺ حکم فرمود که خرما بُن متعلق به ابی لبابه است. یتیم گریه اش بلند شد و به پیامبر ﷺ شکایت کرد. پیامبر ﷺ به ابی لبابه گفت: که خرما بن را به من ببخش تا به یتیم برگردانم و به جای آن خداوند به تو نظیر آن را در بهشت خواهد داد. ابی لبابه قبول نکرد. «ابن دحداحه» نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: اگر این درخت خرما را من بخرم و به یتیم دهم باز نظیر این درخت در بهشت برای من خواهد بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری. ابن دحداحه نزد ابی لبابه رفت و گفت: این درخت را در مقابل نخلستانم از تو می خرم و او قبول کرد. چندی نگذشت که ابی لبابه در جنگ احد شهید شد.^۱

پیامبر ﷺ به یاران خود بسیار علاقه مند بود و به اشکال مختلف علاقه به یاران خویش را اظهار می فرمود: در جنگ خیبر، «محمود بن مسلمه» همراه مسلمانان جنگ می کرد. گرما برای او سخت شد، زیرا او لباس کامل جنگی پوشیده بود. زیر حصار تازه‌ای که می پنداشت جای کالا و اسباب است و جنگجویی در آن نخواهد بود، نشست تا از سایه آن استفاده کند. در این هنگام یکی از مشرکین به نام «مرحب» سنگ آسیایی بر محمود بن مسلمه انداخت که چنان پیشانی و چهره اش را مجروح کرد که پوست پیشانی او بر چهره اش آویخته شد. پیامبر ﷺ پوست را

برگرداند و جراحت او را مداوا کرد و زخم او را با پارچه بستند.^۱
هنگامی که در جنگ احد همه پراکنده و متواری گشتند، پنج تن از انصار به یاری پیامبر آمدند و دشمنان را با جنگی سخت به عقب راندند. یکی از ایشان «عمارة بن زیاد» بود که پس از پیکاری دلیرانه، به شدت مجروح شد. حضرت او را در آغوش گرفت و در حالی که روی پاهای پیامبر خدا بود درگذشت.^۲

در ساعت آخر شبی که «سعد بن معاذ» خفته بود، زخمش سر باز کرد، ولی او متوجه نشد. پیامبر ﷺ با چند نفر از اصحاب برای عیادت او آمدند و دیدند که سعد در روپوش سپید پیچیده شده است. حضرت بالای سر او نشست و سر او را به دامن گرفت و گفت: خدایا، او در راه تو کوشید و رسالت را یاری کرد پس به بهترین طریقی که جان بندگانت را می گیری جان او را بگیر. سعد بیدار شد و گفت: تو رسالت الهی را به جای آوردی. پیامبر ﷺ رفت و یک ساعت یا بیشتر که از روز بر آمده بود سعد مرد.^۳

مسلمانان جنازه‌ی «سعد بن معاذ»، یار باوفای پیامبر را غسل دادند و کفن کردند و در تابوت گذاردند. آن‌گاه پیامبر ﷺ را دیدند که گوشه‌ای از تابوت را از خانه تا بیرون بر دوش گرفت. عایشه گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که پیشاپیش تابوت سعد حرکت می کرد.^۴

دفن سعد بن معاذ توسط شخص پیامبر ﷺ انجام گرفت. بعد از این که گور را کنند پیامبر ﷺ خود جنازه را کنار گور گذاشت و بر او نماز گزارد، جمعیت به قدری زیاد بود که تمام بقیع پر از مرد شد.^۵

«مَرْنِی» سربازی بود که بارها و بارها، یاری خواستن پیامبر ﷺ را بیک گفته بود و به میان دشمن رفته و آنان را تار و مار می کرد. پس از شهادتش، پیامبر در حالی که خود به شدت مجروح بود و به سختی روی پا ایستاده بود، به دست خود او را در

۱. همان، ص ۴۹۱.

۲. همان، ص ۱۷۵.

۳. همان، ص ۳۷۹.

۴. همان، صص ۳۹۸ - ۳۹۹.

۵. همان، صص ۳۹۹ - ۴۰۰.

کفن پیچید، در گور قرار داد و به خاک سپرد.^۱

پیامبر ﷺ مسلمانان را امر به دفن اجساد در گورهای وسیع و خوش منظر می فرمود و سفارش می کرد از بین کشتگان، کسانی که از قرآن بیشتر می دانستند، زودتر به خاک سپرده شوند.^۲ او آنها را پس از شهادت فراموش نمی کرد و سالی یک بار به زیارت قبر حمزه و دیگر مسلمانانی که در احد کشته شدند می رفت.^۳ حضرت زبیده روی در عزاداری را خوش نداشت. فردای روز جنگ احد، جمعی از زنان و مردان برای اقامه و ادامه ی عزاداری بر کشتگان احد، به ویژه حمزه عموی پیامبر به خانه پیامبر ﷺ آمدند. اما پیامبر فرمود: این کار درست نیست و من این اعمال را نمی خواهم و آنان را به شدت از گریه و زاری کردن نهی فرمود.^۴

قبل از غزوه ی طایف پیامبر ﷺ به گور «ابی اُحیحَة سعید بن عاص» که برجسته بود می نگریست. ابوبکر گفت: خداوند صاحب این گور را لعنت کند که با خدا و رسولش دشمنی و ستیزه داشت. دو پسر «ابو اُحیحَة» در مورد پدرشان گفتند: خداوند او را لعنت کند که نه از میهمان پذیرایی می کرد و نه در صدد دفع ظلم بود. پیامبر خطاب به آنان فرمود: دشنام دادن به مردگان مایه ی آزار زندگان است. اگر می خواهید به مشرکان لعنت فرستید، به طور عمومی لعنت کنید.^۵

پیامبر اکرم نه تنها نسبت به مردگان، بلکه از بدزبانی و فحاشی نسبت به دشمن خود نیز بیزار بود. پس از خاتمه ی جنگ احد، «ابوقتاده»، وقتی ناظر تأثر عمیق رسول خدا ﷺ از قتل و مثله کردن حمزه (عمویش) بود، شروع به ناسزا گفتن به قریش کرد. پیامبر سه بار به او امر فرمود: آرام بگیر. دفعه ی چهارم به او فرمود: برای این بدگویی ات در پیشگاه خدا از تو حساب خواهم خواست. ای ابوقتاده! قریش اهل امانت هستند. اگر ایشان به پیامبر خود کبر نمی ورزیدند و با او دشمنی نمی کردند، در پیشگاه الهی به منزلت بالایی می رسیدند. «ابوقتاده» گفت: از دیدن

۱. همان، ص ۱۹۹.

۲. همان، ص ۲۲۴.

۳. همان، ص ۲۲۵.

۴. همان، ص ۲۲۸.

۵. همان، ص ۷۰۵.

خشم و ناراحتی رسول خدا چنین گفته است، که پیامبر او را بخشید.^۱

رسول خدا شخصی بسیار متواضع بود و از غرور و تکبر بیزار بود. مردمی که برای اولین بار به خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیدند، نمی‌توانستند ایشان را بین یارانشان تشخیص دهند، چرا که ظاهر و رفتار حضرت به دور از هر برترنمایی، تفاخر و کبر بود.^۲ شمرده سخن می‌گفت.^۳ با کسی که ملاقات می‌کرد دست می‌داد و تا او دستش را از دست وی بیرون نمی‌آورد، پیامبر ﷺ دست خود را رها نمی‌کرد. در هنگام نشستن، زانویش از زانوی همنشیش جلو تر نبود.^۴ به کودکان سلام می‌کرد. در اثنای جنگ احد، «ابو دجاجه» که از سرداران سپاه اسلام بود، شمشیرش گند شد. پیامبر ﷺ شمشیر او را تیز کرد و به او برگرداند. وقتی او شمشیرش را از رسول خدا ﷺ گرفت با کبر و غرور در بین دو لشکر راه می‌رفت. پیامبر در حالی که به او می‌نگریست، فرمود: این‌گونه راه رفتن مورد پسند خدا نیست مگر در چنین موقعیت جنگی.^۵

«ابو عبس بن جبر» نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: خرجی ندارم. پیامبر ﷺ جامه‌ای به او داد. پس جامه را فروخت به هشت درهم. دو درهم آن را برای خود خرما خرید و دو درهم برای خرجی خانواده کنار گذاشت و با چهار درهم آن برده‌ای خرید. در شبی در راه خیبر پیامبر ﷺ متوجه مردی شد که بر تن او بردی بود که چنان برق می‌زد که گویی در آفتاب است. پیامبر ﷺ پرسید: این کیست؟ گفتند: او ابو عبس است. دستور داد او را بگیرند. ابو عبس را از جلو و پشت سر گرفتند. فکر کرد عمل ناپسندی انجام داده است که درباره‌اش قرآن نازل شده است. گفت: من کاری نکردم. پیامبر ﷺ به او گفت: چرا پیشاپیش حرکت می‌کنی و با مردم راه نمی‌روی؟ آن جامه‌ی جلوباز که به تو دادم چه شد؟ ماجرا را گفت. پیامبر ﷺ لبخند زد و گفت: ای ابو عبس! تو و دیگر یاران فقیرت اگر سلامت باشید و کمی زنده بمانید مال شما

۱. همان، ص ۲۰۹.

۲. همان، صص ۳۵-۷۳.

۳. ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۳۶۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۳۶۳.

۵. مغازی، ص ۱۸۷.

زیاد خواهد شد و آنچه که برای اهل خود باقی می‌گذارید فراوان می‌شود. ابو عبس می‌گوید: همان شد که پیامبر ﷺ گفته بود.^۱

رسول خدا همواره لبخند بر لب داشت.^۲ ایشان حتی در شرایط بحرانی نیز لبخند را از لبان خویش محو نمی‌کرد. به دنبال فتح مکه، «سعد بن ابی سرح»، هر گاه پیامبر ﷺ را می‌دید فرار می‌کرد. روزی پیامبر ﷺ وقتی این حالت او را دید لبخندی زد و گفت: او مگر نمی‌داند که می‌تواند بیاید و بیعت کند. به ایشان گفته شد: چرا، می‌داند، ولی خطاهای گذشته را که به یاد می‌آورد، می‌ترسد. حضرت فرمود: اسلام گناهان پیشین را می‌پوشاند. این خبر به او رسید و پس از آن همراه مردم برای عرض سلام به حضور پیامبر ﷺ رسید.^۳

ابوذر نقل می‌کند که بعد از این که ماده شترهای پیامبر ﷺ را آب داده و دوشیده بودیم، در خیمه‌های خود خوابیدیم. نیمه شب «عُیینه» با چهل سوار به ما هجوم آوردند و در حالی که بالای سر ما ایستاده بودند با فریاد ما را صدا زدند. پسر در برابر آنها ایستادگی کرد، او را کشتند. من از آنها فاصله گرفتم و چون مشغول باز کردن پای‌بندهای شترها بودم از من غافل شدند و سپس شروع به راندن شترها کردند. خود را به حضور پیامبر ﷺ رساندم و خبر دادم و آن حضرت لبخند زد.^۴ زنی به نام «سلمی» می‌گوید بر در خانه‌ی حضرت یکی از ماده شترهای پر شیر پیامبر ﷺ را دیدم. نزد پیامبر ﷺ رفتم و گفتم: این شتر شما بر در خانه است. پیامبر ﷺ شادمان از خانه بیرون آمد و دیدم که سر شتر در دست «ابن اخی عُیینه» است. پیامبر ﷺ به او گفت: چه کار داری؟ گفت: این شتر را هدیه آوردم. پیامبر ﷺ لبخندی زد و آن را از او گرفت. یکی دو روز که گذشت پیامبر ﷺ دستور داد که سه وقیه نقره به ابن اخی عُیینه بدهند و او خشنود نبود. سلمی می‌گوید: من به رسول خدا گفتم: شما در مقابل شتر خود به او پول می‌دهید؟ فرمود: آری، ولی او از من ناخشنود هم هست.^۵

۱. همان، ص ۴۸۳.

۲. ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۳۵۳.

۳. واقعی، معازی، ج ۲، ص ۶۵۵.

۴. همان، ص ۴۰۸.

۵. همان، ص ۴۱۵.

ویژگی دیگر رسول خدا، عفو و بخشش و رحمت او، حتی نسبت به بدترین دشمنان خود است. «ابوسفیان بن حارث» در مورد نحوه‌ی بخشش خود از طرف پیامبر ﷺ می‌گوید: به «ابواء» که رسیدم خود را پوشیده و مخفی کردم. چون می‌ترسیدم کشته شوم، زیرا محمد مرا مهدورالدم و واجب القتل اعلام کرده بود. همین که مرکب آن حضرت آشکار شد خود را رویاروی او قرار دادم ولی تا چشم او به من افتاد روی خود را به طرف دیگر برگرداندم. من به آن طرف رفتم و باز چهره‌ی خود را برگرداندم. این کار چند مرتبه تکرار شد. گفتم: قبل از این که چشم او به من افتد کشته خواهم شد. مسلمانان وقتی دیدند رسول خدا از من روی برگرداند آنها همگی از من روی گردان شدند.^۱

ابوسفیان بن حارث نقل می‌کند: وقتی پیامبر ﷺ به «اذخر» فرود آمد، به وادی مکه رسید. در آن جا خود را به کنار خیمه‌ی پیامبر ﷺ رساندم. ناگهان نگاهی به من کرد که ملایم‌تر از نگاه اول بود. زن‌های خاندان عبدالمطلب به حضور پیامبر ﷺ رفتند. همسر من هم همراه آنها رفته بود و پیامبر ﷺ را تا اندازه‌ای با من بر سر مهر آورده بودند. پیامبر ﷺ به سوی مسجدالحرام راه افتاد و من هم همراهشان بودم و از او جدا نمی‌شدم.^۲

درباره‌ی «ابوسفیان بن حارث» «ام سلمه» به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا! او از خویشان تو است و اگر او مطلبی گفته، همه‌ی قریش هم مطلبی گفته‌اند. البته درباره‌ی او قرآن نازل شده است، شما کسانی را که جرم بزرگ‌تر از ابوسفیان داشته‌اند بخشیده‌اید و شما از همه‌ی مردم به بخشش او سزاوارترید. پیامبر ﷺ فرمود: به هیچ‌یک از آن دو نفر نیازی ندارم. چون ابوسفیان این را شنید، گفت: به خدا قسم، یا محمد باید مرا ببخشد یا دست پسر مرا می‌گیرم و سر به بیابان می‌گذارم تا از تشنگی و گرسنگی بمیرم، و حال آن‌که ای رسول خدا، تو از همه بردبارتر و کریم‌تر هستی. چون این گفتار او را بر رسول خدا نقل کردند، بر او رقت و بخشش فرمود.^۳

۱. همان، ص ۶۱۷.

۲. همان، ص ۶۱۸.

۳. همان، ص ۶۲۰.

پیش از فتح مکه، عباس عموی پیامبر ﷺ، وارد خیمه‌ی پیامبر ﷺ شد. «ابوسفیان»، «حکیم بن حزام» و «بدیل بن ورقاء» را با خود آورده بود. به پیامبر ﷺ گفت: من آنها را پناه داده‌ام و می‌خواهند به حضور شما برسند. پیامبر ﷺ آنها را به حضور پذیرفت. آن‌ها تمام شب را در خیمه‌ی پیامبر ﷺ بودند. پیامبر ﷺ از آنها اخباری پرسید و به اسلام دعوتشان کرد و فرمود: بگویید: «لا اله الا الله» و گواهی دهید که من رسول خدا هستم. آن دو نفر شهادتین گفتند، اما ابوسفیان «لا اله الا الله» را گفت: و پس از این که گواهی رسالت پیامبر ﷺ را بر زبان آورد گفت: ای محمد! در دل من از این بابت نازاحتی است، باشد برای بعد. پیامبر ﷺ به عباس فرمود: من آنها را امان دادم و فعلاً آنها را به خیمه‌ی خودت ببر.^۱

چیزی نگذشت تا این که ابوسفیان به رسالت پیامبر ﷺ نیز اقرار نمود. به طوری که خود نقل می‌کند: پیامبر ﷺ به جنگ «حنین» رفت، من نیز همراه او بودم. در آن جا آرزو داشتم که برای دفاع از پیامبر ﷺ کشته شوم و رسول خدا به من نگاه می‌کرد. «عباس بن عبدالمطلب» لگام اسب حضرت را گرفته بود و من هم طرف دیگر را داشتم. پیامبر ﷺ پرسید: این کیست؟ عباس گفت: این برادر و پسر عموی شما ابوسفیان بن حارث است. لطفاً از او راضی و خشنود شوید. فرمود: چنین کردم، خداوند همه‌ی دشمنی‌هایی که نسبت به من کرده ببخشد. من پای حضرت را در رکاب بوسیدم و حضرت فرمود: برادر، به جان من، چنین مکن.^۲ حضرت تحقیر شدن افراد را حتی از جانب خود آنان که روزی دشمنش بودند نمی‌پسندید.

در روز فتح مکه، هزار نفر از سپاهیان زره پوشیده که با پیامبر ﷺ حرکت می‌کردند وارد شهر مکه شدند. همین که «سعد بن عباد» با پرچم رسول خدا ﷺ از برابر «ابوسفیان» گذشت فریاد کشید: ای ابوسفیان! امروز روز خون ریختن است و خدا قریش را خوار و ذلیل می‌کند. وقتی رسول خدا به ابوسفیان رسید، ابوسفیان گفت: آیا شما دستور داده‌اید که خویشاوندانت را بکشند؟ تو را در مورد

۱. همان، ص ۶۲۳.

۲. همان، صص ۶۱۸-۶۱۹.

قوم خودت به خدا سوگنددهم و تو نیکوکارتر و با پیوندترین مردمی. پیامبر ﷺ فرمود: امروز روز رحمت و مهربانی است. امروز روزی است که خداوند قریش را با ایمان عزیز و گرامی خواهد داشت.^۱

پس از فتح مکه، وقتی پیامبر ﷺ از در کعبه بیرون آمد، فرمود: سپاس خدایی را که وعده‌ی خویش را محقق فرموده و بنده‌ی خویش را یاری داد. از جمعیتی که اطراف در کعبه بودند پرسید: شما چه می‌گویید؟ گفتند: گمانی جز نیکی نداریم که تو برادر بزرگوار و برادرزاده‌ای گرامی هستی که اکنون به قدرت رسیده‌ای. پیامبر ﷺ فرمود: امروز بر شما ملامتی نیست. خدای تعالی پیامرزدتان و او بخشاینده‌ترین بخشاینندگان است.^۲

روز فتح مکه، هند دختر عتبه و همسر ابوسفیان، ام حکیم همسر عکرمه بن ابی جهل، بغوم همسر صفوان بن امیه دختر ولید بن مغیره، هند همسر عمرو عاص، به همراه ده نفر دیگر از زنان قریش برای تشریف به اسلام خدمت پیامبر ﷺ رسیدند. فاطمه دختر پیامبر ﷺ و همسر رسول خدا و برخی از زنان خاندان عبد المطلب حضور داشتند. هند که رو بند به صورت داشت شروع به سخن کرد و پس از سپاس خداوند و طلب بخشش رو بند را برداشت و خود را معرفی کرد. پیامبر ﷺ به او خوشامد گفت. آن‌گاه هند گفت: تا کنون تنها آرزویم ذلیل شدن خاندان شما بود و حال بهترین آرزویم عزیز و محترم بودن آنان است. رسول خدا برای آنان قرآن خواند و با آنان بیعت فرمود. هند درخواست کرد تا با پیامبر ﷺ برای بیعت دست دهد. حضرت فرمود: من با زنان دست نمی‌دهم.^۳

به دنبال فتح مکه، «عکرمه بن ابی جهل» از ترس این‌که به دلیل جنایاتش او را بکشند، فرار کرد. او بعد از «ابو سفیان» مهم‌ترین و سرسخت‌ترین دشمن مسلمانان بود. او پس از فتح مکه، به سواحل تهامه فراری شد تا از طریق کشتی فرار کند. همسرش از پیامبر ﷺ برای او امان خواست. او خود را به شوهرش رسانید و از عکرمه بن ابی جهل خواست تا مسلمان شود. وی همراه همسرش به

۱. همان، ص ۶۲۸.

۲. همان، ص ۶۳۹.

۳. همان، ص ۶۵۰.

مکه آمد. حضرت به یاران خود فرمود: اینک عکرمه پیش ما می آید تا مسلمان شود. مبادا به او یا پدرش که مرده است دشنام دهید. دشنام دادن به مرده موجب آزار زنده است و به مرده نیز نمی رسد.^۱ او خدمت رسول خدا رسید. رسول الله، اسلام را بر او عرضه فرمود و وی آن را پذیرفت و گفت: تو قبل از دعوت به اسلام هم از همه راستگوتر و نیکوکارتر بودی. پس از اسلام آوردن عکرمه، رسول خدا به او فرمود هر چه از من بخواهی که به دیگران بخشیده‌ام به تو هم می بخشم. عکرمه گفت: از تو می خواهم که هر دشمنی که نسبت به تو کردم مرا ببخشی. پیامبر ﷺ فرمود: خدایا، هر ستیزی که نسبت به من کرده است ببخش و هر اقدامی که برای خاموشی نور تو انجام داده ببخش و او را بیامرزد.^۲

«ابن الزُّبَیْرِي» پس از فتح مکه به «نجران» گریخته بود. هنگامی که خبر فتح کامل مکه را شنید و احتمال حمله‌ی پیامبر ﷺ به منطقه‌ی نجران را داد برای اسلام آوردن به سوی پیامبر ﷺ شتافت. پیامبر ﷺ در جمع اصحاب نشسته بود. چشم پیامبر ﷺ که به او افتاد، فرمود: نور ایمان در چهره‌اش هویداست. او جلو آمد و سلام داد و گواهی به یگانگی خدا و بندگی و رسالت رسول خدا داد. وی اظهار کرد: من با شما دشمن بودم و لشکرها برای جنگ با تو فراهم کردم. پیاده و سوار بر اسب و شتر برای ستیز با تو تلاش کردم. فرار کردم و تصمیم نداشتم مسلمان شوم. خداوند محبت اسلام را در دلم انداخت و به گمراهی خود پی بردم و فهمیدم که پرستش سنگی که هیچ نمی فهمد و قربانی کردن برای او، هیچ خردمندی را روا نیست. او خواست ببیند که آیا خداوند او را بخشیده است. رسول خدا فرمود: اسلام همه‌ی گذشته‌ی فرد را پوشاند.^۳

پس از فتح مکه، وحشی، قاتل حمزه‌ی سیدالشهداء به طایف فرار کرد. رسول خدا دستور قتل او را صادر فرمود. مسلمانان در طلب کشتن او بر آمدند. وحشی که آوازه‌ی رحمت رسول خدا را شنیده بود، همراه نمایندگان طایف خدمت رسول خدا رسید. رسول خدا هنگامی که او را دیدند گفتند: تو وحشی هستی؟

۱. همان، ص ۶۵۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۵۲.

۳. همان، ص ۶۴۸.

گفت: آری و آمده‌ام اسلام بیاورم. حضرت اسلام او را پذیرفتند و او را بخشیدند، ولی به او فرمودند: خودت را از نظرم پوشیده دار.^۱ «هبار بن آسرد» از دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان بود. او با نیزه به پشت دختر پیامبر ﷺ، زینب، زده و باعث سقط جنین او شده بود. حضرت دستور قتل او را صادر کرده بود، ولی از سوزاندن وی نهی فرمودند که فقط خدای آتش می‌تواند با آتش، کسی را عذاب کند. مدت‌ها بود که مسلمانان نتوانسته بودند به او دست پیدا کنند و حتی در فتح مکه نیز دسترسی به وی ممکن نشد. روزی در حالی که پیامبر ﷺ در شهر مدینه در جمع اصحاب نشسته بود او ظاهر شد. وی مردی سخنور بود و در ضمن سخنان اقرار به اسلام کرد و حضرت عذر او را پذیرفت و از دشنام و تعرض به او منع فرمود و او را مورد بخشش خود قرار داد.^۲

رسول خدا پیام‌آور رحمت بود و اصولاً نمی‌توانست بپذیرد مسلمانی از وی ناراحتی به دل داشته باشد. در نبرد «مغیره بن معاویه» که از مشرکین بود دستگیر شد. پیامبر ﷺ به عایشه فرمودند: مواظب این اسیر (مغیره) باش که فرار نکند، و سپس از خانه بیرون رفتند. عایشه با زنی سرگرم صحبت شد و مغیره از این فرصت استفاده کرد و فرار نمود. رسول خدا بازگشتند و مغیره را ندیدند. به عایشه گفتند: اسیر کجاست؟ او گفت: الان همینجا بود! من از او غافل شدم. حضرت فرمود: خدا دستت را قطع کند و از خانه بیرون رفتند و مردم را صدا زده و آنان مغیره را بار دیگر دستگیر کردند. پیامبر ﷺ نزد عایشه برگشتند. عایشه دست خود را می‌مالید حضرت پرسیدند: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: می‌خواهم ببینم چگونه قطع می‌شود؟ مگر شما چنین نفرین نکردی؟ پیامبر ﷺ ناراحت شدند و رو به قبله دست خود را بلند کرده و گفتند: پروردگارا، من هم انسانم، گاه خشمگین می‌شوم و گاه اندوه می‌خورم. خدایا، هر زن و مرد مؤمنی را که نفرین کردم نفرین مرا بر او رحمت قرار ده.^۳

رفتار پیامبر ﷺ دشمن را هم متحول می‌ساخت. ابوبکر نقل می‌کند که در سفر

۱. همان، ج ۲، ص ۶۶۰.

۲. همان، ج ۲، صص ۶۵۵ - ۶۵۷.

۳. همان، صص ۴۱۹ - ۴۲۰.

حج، «سهیل بن عمرو» آمده بود. او را دیدم که نزدیک کشتارگاه ایستاده بود و شتر خود را نزد پیامبر ﷺ آورد و پیامبر ﷺ به دست خود قربانی او را کشتند. وقتی پیامبر ﷺ کسی را خواسته که سر ایشان را بترشد دیدم که سهیل موهای حضرت را بر می دارد و بر چشم خود می نهد. در حالی که به یاد دارم که او در روز حدیبیه حاضر نشد که در صلح نامه بسم الله و نام رسول الله نوشته شود.^۱

رسول خدا ﷺ زنان قریش را نیز به دلیل اخلاق و رفتار مهربانانه‌ی آنها می ستود. پس از فتح مکه برخی از مهاجر و انصار در مورد زیبایی و کمالات زنان قریش با یکدیگر به مجادله برخاستند. پیامبر ﷺ به نفع زنان قریش سخن گفت و فرمود: شما این زنان را در حال مصیبت پدران و برادران و همسران خود می بینید. بهترین زنان، زنان قریش هستند، چرا که از همه به فرزند و شوهر و همسر مهربان تر و بخشنده تر هستند.^۲

«ام هانی» دو نفر از خویشان مشرک شوهر خود را در خانه اش پناه داده بود. ناگاه علی علیه السلام در حالی که سواره و پوشیده در زره آهنی بود از راه رسید و چون آن دو را دید خواست آنها را بکشد که «ام هانی» مانع شد. او خود را به محل خیمه‌ی پیامبر ﷺ در «بطحاء» رساند و فاطمه را دید. به او گفت: علی خواسته آنها را بکشد. فاطمه گفت: تو چرا مشرکان را امان دادی؟ پیامبر ﷺ وارد شد و ام هانی ماجرا را گفت. پیامبر ﷺ فرمود: هر کس را که تو امان داده‌ای ما هم امان می دهیم و هر کس را که تو پناه داده‌ای من هم پناه می دهم.^۳

رسول خدا دوست نداشت عواطف طبیعی افراد نیز دستمایه‌ی خشونت شود و از بین برود. «سعد بن وقاص»، هنگامی که مشرکان در جنگ احد پیامبر خدا را مجروح کردند، نسبت به برادرش که در سپاه مشرکان بود، خشمگین شد و در صدد برآمد تا او را بکشد. اما وقتی پیامبر او را در جستجوی برادرش دید و از نیت او آگاه شد، بهتر دید که اگر قرار است برادر سعد کشته شود به دست دیگری باشد،

۱. همان، ص ۴۶۴.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۶۳.

۳. همان، صص ۶۳۴ - ۶۳۵.

لذا فرمود: آیا می‌خواهی خودت را بکشی؟ و او را از قصدش منصرف فرمود.^۱

رسول خدا به اقشار آسیب پذیر توجهی ویژه داشت و دوست داشت با رفتار خود ظلم تاریخی نسبت به این اقشار را با فرهنگ‌سازی از میان بردارد. غلامی از «بنی خزاعه» هدایایی آورده بود. پیامبر ﷺ اکرم او را در مقابل خود نشانده. آن غلام لباسی کهنه به تن داشت. پیامبر ﷺ از او پرسیدند که در کجا اهل خود را ترک کرده‌ای؟ گفت: در «ضجنان» و سرزمین‌های نزدیک آن. پیامبر ﷺ گفت: زمین‌ها در چه حالی است؟ غلام گفت: درخت‌ها برگ کرده و علف‌های خوشبو رَمیده و زمین پر از آب و علف است و... پیامبر ﷺ از شیرینی و شیوایی سخنان غلام تعجب فرمود و دستور داد، جامه‌ای به او بدهند. غلام به پیامبر ﷺ گفت: می‌خواهم دست تو را در دست گیرم تا خیر و برکت نصیبم شود. دست پیامبر ﷺ را گرفت و بوسید و پیامبر ﷺ دست بر سرش کشید و دعایش کرد. غلام سن زیادی کرد و در میان قوم خود دارای فضل و بزرگی شد و در روزگار «ولید بن عبدالملک» درگذشت.^۲

در خطبه‌ای که پیامبر در عرفات در اواخر عمر خود ایراد فرمود، نگرانی خویش را در مورد بردگان مطرح ساخت و در مورد رعایت حقوق زنان این چنین مطرح کرد: در مورد زنان، از خدا بترسید، که آنها امانت‌های خداوند در نزد شما هستند. بر شما واجب است که خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی تأمین کنید.^۳

قبل از اسلام، میراث کسی که می‌مرد، در صورت نداشتن فرزند پسر، به برادر می‌رسید و دختران ارث نمی‌بردند. هنگامی که «محمود بن مسلمه» در جنگ زخمی شد و در بستر بیماری روزهای آخر عمر خود را طی می‌کرد، به برادرش محمد گفت: مبادا دختران من به‌رگدایی میان قبایل بروند. دیری نگذشت که پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی می‌رود به محمود مژده دهد که خداوند احکام ارث دختران را نازل کرد. «جعال بن سراقه» نزد محمود بن مسلمه رفت و این خبر

۱. همان، ص ۱۷۸.

۲. همان، ص ۴۴۹.

۳. همان، ص ۸۴۴.

را به او داد. او بعد از شنیدن این خبر شهید شد.^۱

«صفیه» قبلاً همسر «کنانه بن ابی الحقیق» بوده است که در جنگی اسیر شد، پیامبر ﷺ او را همراه بلال به محل اقامت خود فرستادند. بلال او و دختر عمویش را از کشتارگاه جنگ عبور داد. دختر عموی صفیه فریادی در آواز کشید. پیامبر ﷺ از این کار بلال ناراحت شده و فرمودند: مگر رحم از تو رفته است که دخترک کم سن و سالی را از میان کشتگان عبور می دهی؟ بلال گفت: نمی دانستم که این کار را خوش ندارید و خواستم کشتارگاه خویشاوندان خود را ببینند.^۲ «صفیه» بعداً یکی از همسران پیامبر ﷺ شد. او نقل می کند: همسران پیامبر ﷺ به من فخر می فروختند و به من به طعنه می گفتند: دختر یهودی. در حالی که پیامبر ﷺ به من لطف و محبت زیادی می کردند. روزی در حالی که می گریستم پیامبر ﷺ بر من وارد شد و فرمود: چه شده است؟ ماجرا را گفتم. پیامبر ﷺ ناراحت شدند و فرمودند: از این پس اگر بر تو فخر فروختند یا حرف خود را تکرار کردند تو به آنها بگو: پدر من هارون ﷺ و عمویم موسی بن عمران ﷺ است.^۳

به طور کلی، حضرت دوست نداشت هیچ کس موجب ناراحتی و آزار دیگری شود، حتی در عبادات. در «حجة الوداع»، هنگام انجام مناسک حج، رسول خدا ﷺ به عمر توصیه فرمود: تو مردی قوی هستی، اگر دیدی اطراف حجر الاسود خالی از جمعیت است آن را استلام کن و گرنه برای مردم ایجاد مزاحمت نکن و موجب سختی و زحمت برای خودت و دیگران نشو.^۴ پیامبر «عثمان بن ابی العاص» را به عنوان امام جماعت نماز «بنی ثقیف» انتخاب کرد، و به او توصیه فرمود: اگر در تنهایی نماز می گزاری هر طور می خواهی نماز بخوان، ولی هنگامی که با جماعت نماز می گزاری، رعایت حال ضعیف ترین آنها را بکن.^۵

۱. همان، ص ۵۰۲.

۲. همان، ص ۵۱۴.

۳. همان، ص ۵۱۵.

۴. همان، ص ۸۴۰.

۵. همان، ص ۷۳۷.

منابع

۱. قرآن.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، دار بیروت، ۱۹۸۵.
۴. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۲، احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۹۵.
۵. احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۱.
۶. عبد الرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ج ۱، محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۷. محقق، محمدباقر، شأن نزول آیات، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۲.
۸. محمد بن سعد کاتب، طبقات، ج ۲، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
۹. محمد بن عمر واقدی، مغازی، ج ۳، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۲، ۱۳۶۲، ج ۱، ۱۳۶۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی